

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228143

UNIVERSAL
LIBRARY

-اصل مردم سه سخن بیشتر نیست
-خام بدم ، پخته شدم ، سوختم
مولوی



سرگذشت رضا شاه

بقلم
دکتر فتح الله ییانا

بنگاه مطبوعاتی پروین

تهران : لاله زار تلفن ۶۵۷۳
سال - دوم نشریه شماره ۷۷

چاپ چهارم

بهاء ۲۰ ریال

تهران اول المیزان

شیرازی

مورک



بروان شاد یگانه فرزند نیک سرشت میهن پرست
دانش دوست ، بانی و مؤسس فرهنگ
نوین ایران ، میرزا تقی خان
امیر کبیر علیه الرحمه
نیاز می نماید



نویسنده کتاب تب سی و شش ساله ایران که نخستین چاپ کتاب را
در سی و شش سالگی بیابان رسانده است

مقدمه چاپ دوم

علل یکسان نتایج یکسان دارند

نگارنده پس از دانش پزشکی دوستدار تاریخ و ادبیاتم، هنگام فراغت را به گل چینی گلزار بی پایان ادب و فرا گرفتن پندهای گرانبهای تاریخ میگذرانم، از این کار بس خورسندم و ایمان دارم هر کس در هر پیشه و فنی، پس از حرفه و صنعت خود، چنانچه وقت تفریح خویشتن را صرف کار دیگر فرهنگی نموده مست باده آن شود این حظ روحانی را بر بسیاری از لذایذ جسمانی رجحان خواهد داد.

تاریخ مکررات بیشمار دارد و پندهایش موجد تسریع تکامل فردی و جمعی است، جوان نکته سنج تاریخ دانی، از پیر جهان دیده که از این بوستان میوه نچیده است از لحاظ فکر جهان دیده تر است.

نگارنده تاریخ را بدیده پزشکی و روانشناسی نگریسته، بفرسفه آن و پی بردن بعللی که منجر بحوادث مهم تاریخی گشته اند و نتایجی که از بررسی آن حاصل میشود بیش از شرح وقایع علاقه مندم.

تشریح روحیه ملل را در دوره های مختلف تاریخ و تجزیه روان و افکار آدمیان را در آن ادوار بمراتب دشوار تر از نگارش حوادث میدانم تحول، تنزل یا تکامل، صفحات تاریخ بشر و فکر بشر را تشکیل داده اند

تکامل فردی و جمعی بر اثر داروی فرهنگ و در زیر لوای فرهنگ حاصل میشود، تنزل جمعی و فردی نیز در زیر نفوذ نیرنگ و بر اثر زهر نیرنگ ایجاد میگردد.

فرهنگ و نیرنگ بصورت انسان در خارج نموده میشوند و همان هوای عقل و نفس آدمی هستند.

واجدان افکار پاك و بلند، فرهنگیانند و افکار آنان موجد سازمانهای جهان است.

صاحبان اندیشه های ناپاك و دون، نیرنگیانند، آنان نابود کننده آثار فرهنگیان و باعث انحطاط ملل و اقوامند،

تکامل فردی و جمعی، توفیق فرهنگ بر نیرنگ است. غلبه نیرنگ بر فرهنگ موجد تنزل فردی و جمعی است کشمکش این و آن دوره تحول است.

شورشها و جنگهای جهان بیماری های اجتماعند.

بیماریهای اجتماع دوره های لرز و تب و عرق را طی میکند و مراحل بزرگ از تحول افکار و تاریخ بشرند.

تحولات بزرگ تاریخ ممکن است توأم با تنزل و یا تکامل باشند فنای مطلق جامعه مستلزم فنای فرهنگ یاوران آن جامعه است.

فرهنگ روان جامعه و روان جامعه فرهنگ است.

صفحات تاریخ گواه این سخنانند. شورشهای فرانسه و ایران، از ادوار

بزرگ تحول این دو کشورند و مراحل سه گانه لرزوتب و عرق را می‌بیماید بررسی روانشناسی در علل پیدایش شورش این دو کشور و بحث در نتایج آن مهمتر از شرح مفصل جریان شورش است لازمه این بررسی مقایسه و تشبیه، توجیه و تهلل، استنباط و استنتاج است. • شورش‌های نامبرده بالا از بسیاری جهات قابل تشبیه اند و نتیجه قیاس این و آن فرا گرفتن پندهائی بس گرانها است و یکی از آن پندها اعتقاد و ایمان به این اصل است که **علل یکسان نتایج یکسان دارند.**

تب فرانسه بمراتب شدیدتر از تب ایران است، کارش به هذیانی شدید نزدیک بجنون رسید علت آن از لحاظ پزشکی محسوس است، واکنش تب در پیکرهای قوی، قوی‌تر از اندام ضعیف است.

تب دموکراسی فرانسه و ایران، بمرور بی‌نظمی بار آورده کشور بوضعی وخیم دچار گشته ظهور خود مختاران ایجاد شد آنان از افراد توده و زاده شورش بودند و از هر کوزه و هر توده همان برون تراود که در اوست.

خود مختاران، توده بیمار را درمان کرده خود بمرور بیمار شدند و بدرد بیدرمان آزدچار گشتند.

چون ماموریت تاریخی خویش را انجام دادند از کار برکنار ماندند و بیماران بمرور جامه عافیت پوشیدند.

خود مختاران میهن آشفته خویش را نظمی بی نظیر دادند و تکامل کشور را بوضع شگفت‌انگیز تسریع کردند، ولی هنگام کناره‌گیری با وضعی آشفته موقتاً به تصرف بیگانگان سپردند و بحرانی نوین ایجاد نمودند .

چون بحران فرانسه به پایان رسید بزرگترین رستخیز فرهنگی بر پایه اقدامات و اصلاحات دورهٔ تب ۲۶ ساله این کشور (۱۷۸۹ - ۱۸۱۵) آغاز گشت و نوبت به بلبلان گلستان ادب و باغبانان بوستان دانش و کمال رسید و فریاد پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ سراسر فرانسه و جهان را فرا گرفت .

امیدوارم بخواست خدا و درزیر سایه شاه و سران دولت و هم‌آهنگی هم‌میهنان با فرهنگ، دوره بحران کنونی بخوبی پایان رسیده بر پایه اصلاحات تب ۳۶ ساله ایران (۱۳۲۰ - ۱۲۸۴) از کالج دانشگاه و سایر بنگاه‌های فرهنگی ایران رستخیز بزرگ فرهنگی آغاز گردد روان ابن سینا و رازی، و سعدی و فردوسی و سایر بانیان فرهنگ ایران در عالم بالا نگران است .

روان آن بزرگواران در عالم بالا آهنگ فرهنگ سروده هر دم با هم میهنان با فرهنگ هم‌آهنگ گشته می‌گویند :

جاوید باد فرهنگ

پایند باد ایران

در پایان سخن مراتب سپاسگزاری خویش را حضور عموم هم میهنان
با فرهنگی که از دور نزدیک ، کتباً و شفاهاً تشویق نموده به پیروی این
ستبک نگارش ترغیب فرموده اند تقدیم داشته ، امیدوارم بخواست خدا و
کمک هم میهنان دانشمند و نکته‌سنجی خورده بینان بتقدیم برك گلی بگلزار
بی پایان ادب ایران کامیاب شوم .

تهران اردیبهشت ۱۳۲۱

دکتر فتح الله ییانا

بخش نخست

ادوار بزرگ تحول تاریخ ایران

تاریخ ایران مانند سرگذشت سایر کشور های جهان دوره های تحول بسیار پیموده ، تاجداران و جهانگیران بی‌شمار دیده است .
تحولات ، زمانی با تکامل توأم بوده است و فرهنگ‌یانی که از مفاخر فرهنگ جهانند میهن ما را بنور فرهنگ روشن و منور کرده اند و زمانی توأم با تنزل بوده کشور راه انحطاط پیموده نور فرهنگ را فروغی نبوده است .

قدیمی ترین فرهنگی که تاریخ ایران را بیاد است فرهنگ دیرین شوش قدیم است .

آشوریان سرخونخوران عصر باستان ، آن تمدن را نابود کرده فرهنگ شوش قدیم در دل خاک مدفون گشت .

بمصادق فرهنگ روان کشور و روان کشور فرهنگ است .
چون روان از پیکر جدا شد تمدن شوش نابود گشته از خاطر ها فراموش شد .

پس از هزاران سال امروز بر اثر زحمات و خدمات شایان تمجید و تحسین فرهنگیان عصر نوین آناش بمرور از دل خاک خارج شده

نمودار میگردد .

سده ها گذشت ، و بمرور در گوشه و کنار کشور چراغهای كوچك و بزرگ فرهنگ روشن شد ، نور بزرگ ترین چراغ از استان فارس تایید و فرهنگ هخامنشی پدیدار گشته سراسر ایران و خاور زمین را روشن کرد و بیشتر خاوریان از نور فرهنگ ایران باستان برخوردار شدند ، بنا بر این قیام کورش بزرگ تحولی بزرگ توأم با تکامل بود .

هجوم یونانیان و تورانیان بر ایران از ادوار تحول توأم با تنزل است ، سده ها این وضع ادامه داشت تا اردشیر بابگان قدرافراشته فرهنگ ایران باستان را زنده کرد و موجود دوره تحولی نوین توأم با تکامل گشت و نهال فرهنگ ساسانی را کاشت .

بر اثر حمله تازیان بر ایران و سایر کشورهای خاور ، خاوریان فرهنگ دیانتی تازیان را پذیرفته و اینان بمرور از فرهنگ باستانی شرق استفاده کردند و فرهنگ نوینی بنام تمدن اسلامی بر پایه فرهنگ دیرین ایران و یونان بوجود آمد . این رستخیز بزرگ فرهنگی خاور را میتوان دوره احیای فرهنگ باستان نامید .

فرهنگیان ایران نقشی بزرگ و بس بزرگ در این رستخیز بزرگ بازی کردند و در تمام رشته های دانش و ادب جنبشی بزرگ پدید آوردند .

فرهنگ کنونی اروپا واکنش آن رستخیز بزرگ توأم با احیای فرهنگ
دیرین یونان و رم قدیم است .

ناگاه تاتاران مانند گرگانی آدمیخوار از دور ترین نقاط جلگه های
سرد سیر تا تارستان سر بر آورده ، چون سیلی خانمان بر انداز سرازیر
شده با نهدام فرهنگ و آثار فرهنگ خاور پرداختند و بزرگترین و تیره
ترین ادوار تحول و تنزل ایران پدید آمد ، بد بختانه در آن زمان نامداری
که با شمشیر آبدار پاسخ تاتاران را دهد و مانع انحطاط و انهدام فرهنگ
ایران شود ظاهر نگشت .

شهرها یکی پس از یکدیگری ویران ، و دیه ها و آبادی های بیشمار
با خاک یکسان شدند .

ایران جامه مانم و عزا پوشید و جغدانی شوم ، جای گزین بلبلان
غزل خوان گشتند و چیزی نمانده بود که فرهنگ خاور مانند فرهنگ
شوش قدیم نابود شده در دل خاک مدفون گردد ، خوش بختانه قسمتی
از ایران از دست برد آنان در امان مانده نگهبان فرهنگ خاوریان گردید .
چون تب جنون آور دیوانگان خون آشام تسکین یافت بمرور به
مزایای فرهنگ ایران پی بردند و آن را پذیرفته جذب محیط شدند ،
هنوز ساکنان تیره بخت ایران و خاور دمی نیسوده بودند که
تیموریان از سمرقند سر بر آوردند و با اکثر شهر های این سامان

آن کردند که تاناران با سمرقند و بخارا کرده بودند .

در این بار نیز فرهنگ ایران بمرور اشتباه های سپاهی و سیاسی را تا حدی که جبران پذیر بود جبران کرده و دوره انحطاط پایان رسید و عصر نوین آغاز گشت و نامداران صفوی بجهان داری پرداختند و عمران و آبادی در تمام شئون اجتماعی شروع شد ، سپس باب روابط بایگانگان را گشودند و ایران و ایرانی برابر خودی و بیگانه سر فراز گشتند .

در پایان سلطنت پادشاهان صفوی ، نخست افغانان ، سپس بیگانگان بر ایران رو آورده آزادی و فرهنگ کشور را تهدید کرده دوره تحوایی توام با تنزل پدید آوردند .

خوشبختانه این بار برخلاف دوران هجوم ترك و تانار زمامداری ظاهر گشته با شمشیر آبدار پاسخ لازم را به آنان داد .

برای تشریح صحنه های بیشمار ادوار تحول ایران یکی از آنها را بعنوان مثال برگزیده و دوران نادر شاه افشار را در صحنه نمودار ساختم و یکی از مناظر دیدنی شورانگیز و غم انگیز را چنانکه از برابر دیدگانم میگذرد بنظر خوانندگان عزیز میرسانم .

(نادر شاه)

در آغاز سده دوازدهم هجری خورشید ابرهای سرخ فام خون باری خورشید بخت و اقبال ایران را پوشیده ، سر نوشت میهن عزیز تیره و تار گشته بود .

حادثه جویان افغانی تاج کیانی آرزو کرده پایتخت ناموران صفوی را اشغال نموده بودند.

شاه سلطان حسین سست نهاد در اسارت آنان بسر برده نام پدران نامدارش را لکه دار کرده لکه بس سیاه و ننگین بر صفحات تاریخ زرین ایران بیادگار گذارد.

شاه تهماست از اصفهان فرار کرده در شهرستان های شمالی متواری بود، کس فرستاده روسیان و عثمانی-ان را بیاری خواست بیگانگان فرصت را مغتنم دانستند؛ روسیان، داغستان و شیروان طالش و گیلان و تنکابن را تصرف کرده، آن خود می دانستند. عثمانیان آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان را دست مزد خواسته تصرف کردند.

ملک محمود سیستانی فرماندار طون و طیس (گلشن و فردوس) سر از فرمان استاندار خراسان پیچید سپس بر پادشاه سرگردان ایران چیره گشت، علم طغیان بر افراشت خراسان و سیستان را تصرف کرد و تاج پادشاهی آن سامان را بر سر نهاد.

وضع ایران، در دایران را بی درمان مینمود، ایرانیان دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق جل و علا برداشته درمان پیکر نیمه جان میهن عزیز را خواستار گشتند.

جراحی خواستند تا بانشر شمشیر کانون های فساد را شکافد و پزشکی طلبدند تا بر دل های ربش مرحم نهد در این زمان نادر قلی خان افشار در شمال خراسان بسر برده بجزنگه های عشایری و کینه توزی هائی

گه خاص سران آنان است سرگرم بود، یادی از مادر میهن نمیگرد بخون
خواهی خون مادر با طوایف مهاور در ستیز بود، خون بی گناهان ریخته
خاتمانها بیاد میداد.



نادر شاه افشار

تلقین فرهنگ

عصر آنروز نادر، شاد و خندان، فخرکنان با سواران خود شمشیر
کش پیش رانده به آستان خالوی خویش آمد و گفت .
امروز روان خواهرت را یاد کرده روح مادرم را شاد نمودم .

سر بد اندیشان را به تیغ آبدار دادم سرهای بی شمار به خونخواهی آن
بیگناه از تن جدا کردم، خاندانهای سوختم و خانه‌ها ویران نموده با خاک
یکسان کردم.

خالو ساکت و صامت، در اندیشه فرو رفت و پاسخش نداد.
نادر بر آشفت و گفت، خالو چون است که شادی نکرده به پیشوازم
نیامده گاو و گوسفند قربان نکرده آبادی چراغان نشده است و فرزند
رشیدت را مایه فخر نمیدانی.

خالو اشک خونین از دیده فرو ریخت و گفت، فرزند غم مادر
میهن غصه مادرت را از یادم برد، قاتل مادرت یک تن بیش نبوده آنان
که از دم تیر جفايت گذشتند کما بیش بی گناه بودند. وفا کن
و تیغ جفا را بشمشیر وفا تبدیل نما؛ هنگامی به وجودت فخر می کنم
که مادر میهن را از این بلا نجات دهی و شایسته نام پر افتخار فرشته
نجات وطن گردی:

بر اثر تلقین پیر با فرهنگ؛ اندیشه نادر دیگرگون گشته گفتار و
کردارش تغییر نمود. نادر شیفته و مجذوب فرهنگ گشت در عالم خلصه
فرو رفت و خود را فرشته نجات دید.

رؤیای نادر

و در عالم رؤیا فرمانهای زیر را صادر فرمود.
فرمود

نخست بر ملك محمود سیستانی، آن خائن داخلی تازند و صفحه
خراسان را از لوٹ وجودش پاك سازند،

فرمود

تابهرات روند و افغانان ابدالی را گوشمال داده فرمان پذیر
ایرانیان سازند .

فرمود

تا در مهمان دوست دامغان ، ناله و فغان در اردوی اشرف افغان
اندازند ، بر بازماندگان آنان تاخته دنبال کنند از تهران و قم و کاشان و
اصفهان و شیراز برانند ، در کوهها و بیابانها متواری ساخته اثری از ایشان
در ایران باقی نگذارند .

فرمود

تا استانها و شهرستانهای خوزستان و لرستان و کردستان و
آذربایجان را از عثمانیان باز گیرند و گنجه و تفلیس و ایروان را ضمیمه
ایران سازند

ایرانیان پیا خواستند و همه یکدل و یک زبان روز اول فریاد
کشیدند .

زنده باد سپهسالار ایران

روز دوم فریاد زدند

پاینده باد ناجی ایران

روز سوم «۲۴ شوال ۱۱۴۸» از دشت مغان فریاد پاینده باد
شاهنشاه ، جاوید باد شاهنشاه با آسمان رسید

صدا از دشت بلند شد و در کوه و دشت پیچید .

در سراسر ایران و بین النهرین و هندوستان و توران و خوارزم از
سیحون تا فرات ، و از کرانه های دریاچه آرال و دریای خزر تا سواحل
اقیانوس هند ، تاجداران و زمامداران پیا خواستند و با عموم ایرانیان

هم آواز کشته فریاد بر آوردند .

پاینده باد شاهنشاه ، جاوید باد شاهنشاه

هذیان نادر

نیر نگیان فکر نادر را دگر گون کرده هر روز رنگی ساز و
نیرنگی آغاز مینمودند . دست تقدیر روزی بهانه بدست آنان داد و تیری از
زیر بازوی شاهنشاه گذشت و سراسبش را متلاشی کرد اسب و سوار بر
زمین غلطیدند .

نیر نگیان ، چشم و چراغ ایران را مسؤل آن خواندند و به نیرنگ
آتش غضب نادر تمبار را بر افروختند و آتش بخرمن هستی ایران زدند
شاهنشاه در حال هذیان فرمان داد تا دیدگان نور دیده اش را کور کرده
از دیدار نور آفتاب محروم سازند .

جنون نادر

چون نادر از حال هذیان بخود آمد نیرنگ را دریافت از کرده
پشیمان شد ولی سودی نداشت ، حالش دگر گون شده رفتارش تغییر نمود و
بجنون خون مبتلا گشت .

نادر در حال جنون ، خون میخواست و خون میریخت و خون می خورد
و همی فریاد میزد . خون . خون . خون .

خونخواهان شبی شیخون زدند ، سراپای نادر آغشته بخون گشته
جنونش درمان شد (۱۱ ج ۲ - ۱۲۶۰) باری دگر صفحه خونین تاریخ لعنت
دو جهان بر نیرنگیان فرستاد .

بخش دوم

تب شورش فرانسه

این تب از اواخر سلطنت لوئی شانزدهم شروع شد و با سقوط ناپلیون کبیر پایان یافت و جمعاً ۴۶ سال طول کشید (۱۷۸۹-۱۸۱۵) دوره های کمون و ارز و تب و علائم و عوارض و نتایج بقراری است که از نظر خوانندگان محترم میگذرد *

دوره کمون از زمان لوئی پانزدهم شروع میشود سران این دوره فلاسفه بزرگ مانند واتر ، ژان ژاک روسو ، مونتسکیو بودند که از سر چشمه دموکراسی انگلیس سیراب شده نیروی ابتکار را در خود تقویت داده بودند ، در زمان لوئی شانزدهم در اثر تفریط شاه و درباریان خزانه کشور تهی و بعدم توزان بودجه منتهی گشت ، دولت سهام قرصه منتشر میکرد ولی قادر باستهلاك آن نبود بنا بر این دولت بتدریج مدیون و ملت طلبکار شد و علاقه افراد کشور بتوازن بودجه هر روز از روز پیش بیشتر گشت .

لوئی شانزدهم از تعدیل در آمد و هزینه کشور عاجز شد و برای اصلاح کار نمایندگان ملت را احضار و مجلس اتاژنرو را تشکیل داد .

نمایندگان طبقات سه گانه ، اشراف و روحانیان و طبقه سوم ، طبق مقررات عصر در جایگاه های ویژه قرار گرفتند .

اشراف و روحانیان خود را از طبقات ممتاز دانسته از پرداخت مالیات معاف میدانستند لذا طبقه سوم را دعوت کردند که بفداکاری های تازه تن دهند و مالیات های جدید بپذیرند .

طبقه سوم تساوی مالیات را خواهان شد .

طبقات ممتازه مخالفت کردند و از ایذا شروع شد .
طبقه سوم قدمی پیش تر نهاد و الغای کلیه امتیازات طبقات اول را
خواستار گشت طبقات ممتازه بر مخالفت افزودند و این هنگام مقدمات
تب بود (۱۷۸۹)



و لثر

- پاریسیان و فرانسویان مساج شدند و تب حقیقی آغاز گردید .
- شاه فرمان الغای مجلس را داد و مقدمات هذیان شروع شد .
- میر ابو بفرستادگان شاه گفت بروید بارباب خود بگوئید .
- ما باراده ملت جمع شده جز بروز سر نیزه پراکنده نخواهیم شد
- شاه « دکتر لونی » از معالجه عاجز گشت و جامعه جوان او را

پزشك نالایق دید از خود دور کرد و برای علاج به شورای پزشگان یا مجلس شورامراجعہ کرد شورای پزشگان در چهار دورہ اتانژنو و مجلس کونوانسیون ملی ؛ و مجلس مؤسسان : و ہیئت مدیرہ دور ہم جمع شدند و بدرم-ان پرداختند تب هر روز از روزپیش شدید تر و بیمار اغلب در حال ہذیان بسر میبرد .



موانسکیو

بویژہ در دورہ کونوانسیون ملی پزش-کان فصد شدیدی تجویز کردند و سراپای بیمار بخون آغشته گشت ، توانا و ناتوان را بمیدان اعدام کشیدند و گناہکار و بیگناہ شربت مرک چشیدند . ہذیان بجنون کشید و بیمار میگفت خون . خون . خون .

ظهور و گستر بنای پارت

سر انجام دکتر بنای پارت به تنگ آمد و شخصاً داو طلب
معالجه شد .

روز ۹ نوامبر ۱۷۹۹ کودتایی کرد و اختیارات را بدست گرفت و
در روحیه بیمار و ارسبی کرد، داروی مسکتی برای تسکین اعصاب داد
آمپول توه برای تقویت قلب تجویز کرد و بالاخره خونی گرفت و جنون
بیمار را معالجه کرد، تب نیز تخفیف پیدا کرد و نزدیک بود بیمار عرق کند
و جامه عافیت پوشد .

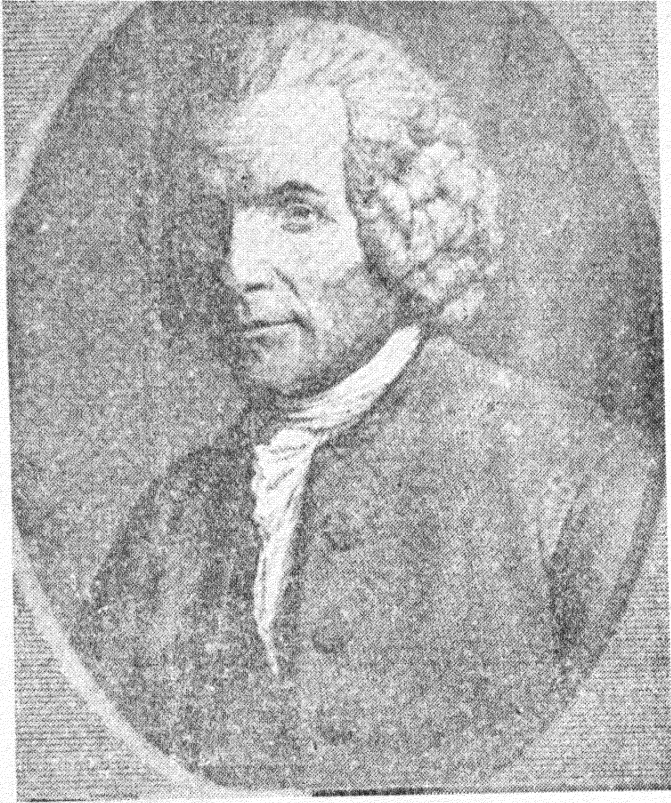
روز اول بیماران بیاس این خدمات گفتند زنده باد دکتر بنای پارت
(۱۸۰۰ تا ۱۸۰۳)

روز دوم فریاد زدند - پاینده باد پرفسور بنای پارتون (۱۸۰۳)
روز سوم فریاد کشیدند - جاوید باد امپراتور
(از ۱۸۰۳ - ۱۸۱۵)

هنوز تب اول نبریده بود که بیمار بیچاره گرفتار تب
امپراتوری شد

پرفسور بروش معالجه و نیروی ابتکار خود ایمان داشت و همان را
پیروی کرد . داروی مسکت و آمپول قوه و فصد مکرر « جنگ »
اساس معالجه بود، سرانجام بیماران از این استداد نیز بیزار شده
اورا از کار برکنار کردند و طبیعت عرق عافیت به بیمار داد و دوره

نفاقت آغاز گردید. (۱۸۱۵)



ژان ژاک روسو

در این دوره از ترس بازگشت تب فقط بداروی فرهنگ قناعت شد و آن را خوراک جسم و داروی جان شناختند سرانجام لباس عافیت پوشیدید و با رستخیز بزرگ فرهنگی خود را بجهانیان معرفی کردند فرانسه این درمان را از پیشینیان آموخته بود و ناپلئون با روش دیگری تکمیل کرده دواهای خویش بدان افزوده بود ، ولی ملت در اواخر فقط بفرهنگ ایمان داشت و داروهای ناپلئون را برای

دفاع کشور مفید می دانست و مزه ادامه آن رانیز چشیده بود، دوره تب



لوئی شانزدهم

و انقلاب فرانسه جمعاً ۲۶ سال طول کشید «۱۷۸۹ - ۱۸۱۵» و بدو بخش تقسیم می شود.

بخش اول تب شورش ده سال «۱۷۹۹ - ۱۷۸۹»

بخش دوم تب امپراتوری شانزده سال «۱۷۹۹ - ۱۸۱۵»

تب اول را دکتر بناپارت معالجه کرد و تب دوم را پروفیسور ناپلئون ایجاد کرد و خود نیز بدان مبتلا شد و با استعفای ناپلئون پزشک و بیمار هر دو عرق کردند امروز نیز بعضی از پزشکان پاره از تبها را با داروی تب آور معالجه می کنند.

سرگذشت ناپلئون

چون ناپلئون بر کرسی امپراتوری جلوس کرد؛ فرانسه را ابهت و

عظمتی بی نظیر بخشید : سرین پادشاه



نیروی ابتکار خدا دادش سازمانهای بیشمار بوجود آورد و حرص
آزبی پایش بر سازمانهای رنگ جهانگیری میداد .

ناپلئون بعشق وصال محبوب می کوشید و گودال های ژرفی که
بمرور بادست خویش ایجاد کرده بوادی خاموشانش تهدید می نمود
نمی دید .



آنروز ناپلئون از رژه با شکوه و بی مانندی باز میگشت ، سپاهیان
بیشمارش فقط بعشق امپراتور فریاد میزدند .

پاینده باد امپراتور

خون در رگهای ناپلئون میجوشید و می شنید که صدای سپاهیان
در جهان منعکس گشته . جهانیان در پیشگاه امپراتور بپا خواسته فریاد
میزندند . ج- اوید بباد امپراتور



رقیای امپراتور

از این صدا و آن ندا ، ناپلئون بعالم خالصه فرو رفت : وزیرانش را
که رئیسان دفتری بیش نبودند احضار ، و احکام و فرمان های امپراتوری
را صادر فرمود .

وزیر فرهنگ را فرمود

تا در افزایش فرهنگ خانه ها کوشش کنند ، در پایتخت
ها و شهر های بزرگ دانشگاهها و دانشکده ها بپا سازند ، در شهر ها
دبیرستان ها . و در قصبه ها ، دانشسرا ها بنا نمایند . میوه های
آنها بدیه ها فرستند و تمام افراد کشور را بمرور بداروی فرهنگ معتاد
سازند . سپس افزود زنهار چون نوبساوکان بدبستان روند نخست
عشق پرستش امپرا تور را آموزند و نام میهن را تحت الشعاع آن
قرار دهند و این اصل را در تمام مراحل آموزش و پرورش بر قرار سازند .
وزیر فرهنگ تعظیم کرده و گفت .

پاینده باد امپراتور

وزیر دادگستری را فرمود

تا داد گاهها را اصلاح کرده دادگاههای نوین ایجاد نمایند . و کد امپراتوری را بموقع اجرا گذارند : با اهل کشور بعدل و داد رفتار کرده بداد و دهش پردازند .

سپس ، افزود زنهار ، چون پای مصالح امپراتور بمیان آید امپراتور را مافوق قانون دانند ، امرش را وحی منزل شناسند و مصالحش را بالاتر از مصالح کشور دانند .

وزیر دادگستری تعظیم کرد و گفت .

پاینده باد امپراتور

وزیر اقتصاد را فرمود

تا سراسر کشور را با راههای شوسه پیوند دهند ، پل ها بسازند و کارخانه ها ایجاد کنند . در توسعه عمران و آبادی کشور کوشش نمایند و در پیشرفت کشاورزی و پبشه و هنر و تمام رشته های حیاتی و اقتصادی گام های بلند بردارند .

سپس افزود زنهار راهها را نخست برای ارتش امپراتوری سازند و کارخانهها را از رادخانه های امپراتور قرار دهند .

وزیر اقتصاد تعظیم کرد و گفت

پاینده باد امپراتور

وزیر دارائی را فرمود

تا اصول وصول مالیات را که شورش فرانسه تغییر داده است تکمیل کنند : مقاطعه کاری را در گرفتن مالیات ملغی سازند . و سازمانهای خاصی در دیه ها و دهستانها و شهرها و شهرستانها دهند ممیزی کنند و مالیات را با عدل و انصاف وصول نمایند .

سپس افزود زنهار، تامین هزینه سپاهیانم را از تو خواهانم به ویژه اکنون که سفری بزرگ در پیش دارم و اعزام آنم که بر روسیان تازم و کار آنان را بسازم، و سپس از راه ایران به هندوستان رفته به تسخیر جهان پردازم، بعد گوشه عزلت گیرم در کاخ خویش. بر تق و فتق امور پردازم و جهان را مهد عدل و داد، و امن و امان سازم و کاخ خویش را پرستشگاه جهانیان قرار دهم.

وزیر دارائی تعظیم کرد و گفت

پاینده باد امپراتور

وزیر جنگ را فرمود

تا بزرگترین ارتشی که جهان را بیاد است ایجاد کنند و سازمانهایی که فکر هیچ نابغه بدان نرسیده است بوجود آورند.

سپس افزود، زنهار، چون سپاهیان بعرضه کار زار روند بعشق امپراتور جنگند، در خاک و خون غلظند و فریاد زنند

جاوید باد امپراتور

وزیر جنگ تعظیم کرد و گفت

پاینده باد امپراتور

در پایان کار وزیر پلیس را فرمود

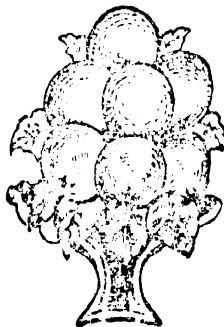
فرمانهای لازم را بیارانت ابلاغ کردم، در نگاهداری امنیت داخلی کوشش کنند.

سپس افزود زنهار چون هم میهنان در اجرای اوامرم تعطل نمایند و یا بر رای جهان آریم خورده گیرند، بجای زندان باستیل که آزادی خواهان ویران کرده اند تو زندانها بساز و کار مخالفان و معاندان را یکسره ساز.

وزیر پلیس تعظیم کرد و گفت . پاینده باد امپراتور
در پایان خلیفه ناپلئون تاجدارانرا دور شمع خویش دید که پروانه
وار گشته فریادمیزند : جاوید باد امپراتور
ناگاه از دور شبیحی سیاه پدیدار گشت ، ارتش بزرگش در
جلگه های سرد روسیه نابود ، و اروپا در آتش آتش شعله ور گشته
بمرور تخت و تاجش را می سوزد ، سربازان فدا کارش از هر سو عقب
نشسته ، در واترلو فریاد الفرار ، الفرار ، بر آورده پشت بمیدان
جنگ نموده اند ، تاج امپراطوری بازگون و تخت آرزویش سرنگون
گردید .

در جزیره سنت هلن از خواب بیدار شد و فریاد بر آورد :

ای تقدیر تو از من قوی تر بودی



بخش سوم

تب شورش ایران

این تب سی و شش سال طول کشید از اواخر سلطنت مظفرالدین شاه آغاز شده با استعفای رضا شاه پهلوی پایان یافت (۱۳۴۰-۱۳۸۴) دوره های کمون و لبرز و تب و عرق و عوارض و علل و نتایج آن در زیر از نظر خوانندگان میگذرد

... دوره کمون یا نهفتگی

حکومت خود مختاری دو هزار و پانصد سال در ایران ادامه داشت و ناصرالدین شاه مقتدر ترین پادشاهان قاجار بر سریر اقتدار



ناصرالدین شاه قاجار

نشسته با روش پیشینیان بجهانگیری و جهانداری میپرداخت .



اوئی پانزدهم

جهانگیریش باری که صفحهٔ تاریخ را شیرین یارنگین کند نداد و جهانداریش ادامه روش دیرین عهدباستان بود، و با اقتداری مطلوب عصر و زمان توأم گشته بود .

استانداران و فرمانداران وصول و ایصال مالیات قلمرو خویش را از زمامداران بمقاطعہ میگرفتند کارهای قضائی و مسئولیت برقراری و نگاهداری امنیت و تمام کارهای اداری زمان را عهده‌دار و فرمان فرمایانی خود مختار بودند .

اصول عدل و داد نیز همان سبک عصر استبداد بوده فزونی و کاهشی نسبت بدان نداشت .

مقدرات جیان و مال ساکنان هر ناحیه بدست سران آن بوده مقدرات اینان نیز بدست زمامداران و پادشاه خودمختار قاجار سپرده بود شاه زمانی بر کرسی فرمان فرمائی جلوس کرده با سطوت و ابهت فرمان میداد، ولی بیشتر با پرد گیان حرم با عیش و عشرت سر

گرم بود.

چادر نشینان و روستائیان و شهریان باصول یکنواخت دیرین خو گرفته زمانی بآرامی بسر برده گاهگاهی خوابهایی آشفته میدیدند. روابط ایران و اروپا که از زمان ناپلئون کبیر و فتحعلی شاه از سر



لوئی چهاردهم

آغاز شده بود روز افزون گشته بر شماره سفیران و نمایندگان سیاسی
بمرور افزوده میشد.

فرهنگیان سیادت معنوی کشورهای فرنگ را بدست گرفته
نیروی برق و بخار را کشف نموده فرنگیان راه تکامل خویش را بجهت
تندی برق میپیمودند •

ایران و ایرانیان و سایر خاوریان را از این رستخیز بزرگ

خبری نبود و اثری از آن در خاورزمین پدیدار نمیگشت .

شاه و همراهان ، عظمت و جلال در بار ناپلئون سوم امپراطور فرانسه ، و شوکت و شکوه بارگاه ملکه ویکتور یا پادشاه انگلستان و سایر تاجداران اروپا را بدیده خود دیده ابهت و اقتدار خویش را برابر آن ناچیز می دیدند .

درباریان می گفتند ، صلاح سلطنت خویش خسروان دانند و خسرو ستارگان خاور زمین صلاح چنین دیده بود که این راز را بکس نگویند و ایرانیان راه فرنگ نپویند و ره کسب فرهنگ نویین نجویند مبادا فرهنگیان از حقیقت آگاه گشته پرده بردارند و خاورزمینرا آنگونه که هست بنمایند .

ناصرالدین شاه از طرف تاریخ نقش لوئی چهاردهم یالوئی کبیر و لوئی پانزدهم را توأماً عهده دار گشته بود .

از لحاظ مدت سلطنت و اقتدار لوئی کبیر ایران است و از لحاظ علاقه به تعیش و تفریح بالوئی پانزدهم هم آهنگ گشته میگفت دنیا پس هر که ما چه دریا چه سراب .

شماره متفکران و نویسندگان این زمان از شماره نویسندگان زمان پادشاهان نامبرده بوریون کمتر بودند ولی از لحاظ فکر نقش مداحان زمان لوئی کبیر و متفکران زمانی لوئی پانزدهم را توأماً بازی می کردند .

دسته نخست مداحی پادشاه را عهده دار گشته شاهرا ظل الله و سایه اش را سایه خدا و فرمانش را فرمان یزدان می دانستند ، شاهرا بکهکشان رسانده تاج داران جهان را برابرش خوار و بی مقدار می شمردند .

دسته دوم از سرچشمه دموکراسی کمایش سیراب گشته بامتفکران
عصر لوئی پانزدهم هم فکر بودند، از روش دیرین استبداد شدیداً انتقاد
کرده نهال آزادی و دموکراسی را میکاشتند.

مرحوم سید جلال الدین اسد آبادی معروف بافغان و میرزا
آقا خان کرمانی و میرزا حسن خان خیبرالملک، نسبت بمحیط خود نقش



روانشاد میرزا آقاخان کرمانی

و اتروژان ژاک روسو و هونتسکیو را بازی کرده در تنویر افکار و
هدایت توده کوششهای شایان تحسین و تقدیری انجام دادند.

نامبرده اخیر مانند روح القوانین منتسکیو، قانون نامه نوشت ولی کتاب خود را با افکارش بگور برد.

شاه بعواقب آن پی برد و با اقتدار خود باعث تمديد دوره کمون گشت ولی پیش آمدی فکر شاه را ناراحت کرده از لحاظ روان شناسی اثری خاص در افکار ایرانیان گذاشت.



روانشاد اسد آبادی

شاه خود مختار امتیاز انحصار توتون و تنباکو و پاره انحصار های دیگر را به بیگانگان داد، مرحوم میرزای شیرازی و سایر دانشمندان زمان آن را برخلاف مصالح کشور دانسته بمبارزه پرداختند توده به هدایت آنان

قیام کرده نقض فرمان را خواستگار گشتند .
شاهنخستین بار پس از دیدن نتایج تحریم تنباکو ، تمکین نموده فرمان
خود را نقض کرد (۱۲۶۸)



روانشاد شیخ احمد روحی

هم میهنان بویژه متفکران باین فکر شدند که هر گاه شاه بر خلاف
مصالح عام قدمی بر دارد و جامعه به تشخیص آن قادر و همه یک دل
و یکزبان باشند ، ممکن است فرمان او را نقض کنند و فرمان شاه فرمان
خدا نیست .

آغاز تب دموکراسی ایران

یا شروع بزرگترین دوران تحول آن

در شرح بیماری شورش به اختصار می‌کوشم و شرح و بسط آن را بمورخان واگذار می‌کنم که این کار ویژه ایشان است، ولی بحث در علل و نتایج آن را تا حدی که نیروی قضاوت‌م اجازه درک حقیقت را داده قلمم را یارای نگارش آنست به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند در سال ۱۲۷۵ خورشیدی جهاندار قاجار رخت از جهان بر بست و مظفرالدین‌شاه بر جایگاه پدرنشست، مظفرالدین‌شاه روحیه پدر خود مختارش را نداشت.

پیروان متفکران نامبرده بالا به تبلیغ عقاید آنان پرداختند و انتقاد از استبداد را وجهه همت خود ساختند، فرهنگ رفتگان نیز نظر خود را تر و خشک بدان افزودند، گشایشی روز افزون در استان‌های نو بنیاد و پیدایش مطبوعات نیز کمک بزرگی بدین‌کار کرد.

از لحاظ روان‌شناسی نیز اثر نقص فرمان‌شاه و الغای انحصار تنباکو در اذهان باقی و از ابهت فرمانهای زمامداران کاسته بود.

مظالم زمامداران وقت را باید پایان دوره نهفتگی و آغاز لرز و تب دموکراسی ایران دانست.

از گوشه و کنار کشور فریاد داد خواهان بلند شده از بیداد بیداد گران شکایت آغاز کردند.

فریاد آنان انعکاس خاص در تهران بخشید ، توده به هدایت



روانشاد خبیر المملک

روان شادان سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی قیام کرده
خواهان تاسیس عدالتخانه گشتند (۱۲۸۴) و این همگام را آغاز
نرزدانیم:

زاممداران مخالفت کردند آنان قدمی پیشتر نهاده خواستار قانون
اساسی گشته درمان اساسی کشورش دانستند زمامداران بر مخالفت افزودند
و تب حقیقی دموکراسی شروع شد
تب بمرور سراسر پیکر کشور را فرا گرفت و مظفرالدین شاه
از جریان آگاه شد ، مسئول را اجابت کرد و در تب تخفیفی حاصل

گشت (۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵)

هذیان

جنبشی در سراسر کشور پدیدار و آثار تب دمو کراسی نمودار بود.
تمام اعضای پیکر کشور کمایش در این تب سهیم بودند ولی



روانشاد مظفر الدین شاه

آذربایجان، عضو مهم اندام میهن، حرارتی بیش از دیگران ابراز می داشت،
به فرمان شاه، نخستین مجلس شورا یا شورای پزشکان با کمک پزشکان
عالیقدری که از کارمندان برجسته آن بودند نخستین قانون نامه ایران را

به نام قانون اساسی تنظیم کرده درمان اساسی کشورش خواندند.

روزیکشبه ۸ دیمه ماه ۱۲۸۵ بیش از چند روزی به سفر ابدی شاه باقی نمانده بود که فرمول درمان اساسی را تصویب نموده فرمان خدا را بجا آورد و آن کار نیک را کفاره گناهانش دانست و نامی نیک از خود بیادگار گذارد.

* * *

درباریان از کار بر کنار ماندند و مجلسیان عهده دار اداره چرخ امور ایران و درمان تباران گشتند.

در این هنگام کشور نیازمند به پزشگان حاذقی بود که اندام نیمه جان تباران را روانی دهند، نور فرهنگ بر آن تابند. و با بیماران آن کنند که پزشگان عالیقدر ژاپون مقارن آن زمان و پیش از آن با هم میهنان خود کردند. و دوره تکامل سریع شگفت انگیزی در کشور خورشید طالع ایجاد نمودند.

بدبختانه وضع چنین نبود و طالع ما باطالع ژاپون متفاوت بود، و محمد علی شاه قاجار، میگاد و مانسوایتو نبود، دیده در بار یانش بنور فرهنگ نوین روشن نگشته خود نیز در بارگاه فرهنگ شرف حضور نیافته از بوستان فرهنگ میوه ای که کشور را بکار آید و تباران درمان کند نچیده بود.

یاران و دستیارانش طرفدار روش پیشینیان بوده فصله را تجویز کرده درمان اساسی تب خواندند.

پزشك فساد ، فسادی بپا کرده در حال هذیان ، فریاد زد بمعجون
اساسی نیازی نیست من با اسلوب طب قدیم رفتار کرده روش پیشینیان را
محترم می دارم .
تبداران فریاد بر آوردند تو خود بیمار و مجنونی و انتظار علاج از

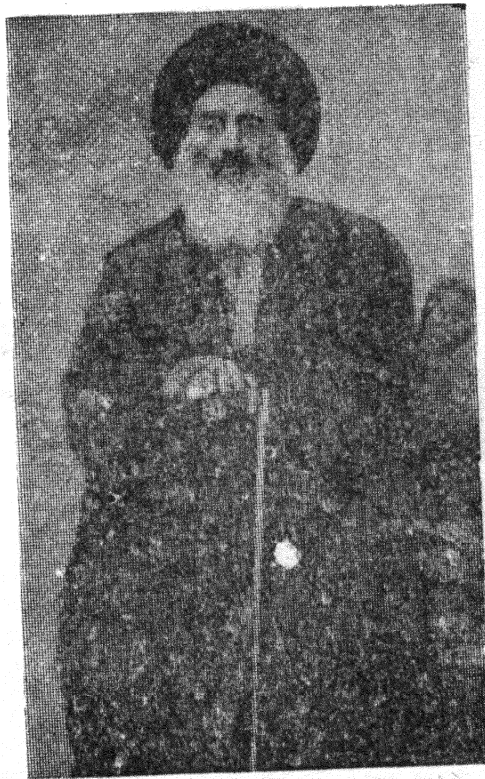


روانشاد طباطبائی

تو نوعی جنون است .

پزشك و بیمار در حال هذیان بجان هم افتادند و سر انجام پزشك
را جواب کرده فرزند کوچکش احمدشاه را بر کرسی بزرگ طبابت ایران

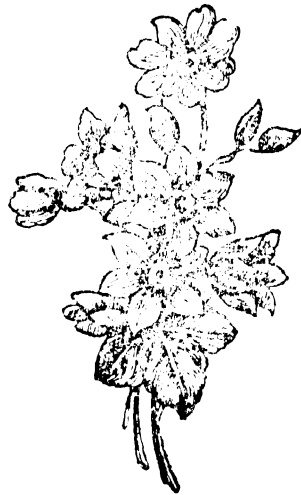
نشاندهند، و باز شورای پزشکان اختیارات را بدست گرفت (۱۲۸۶)
نظر نکته سنجان راجع بنسخه درمان و پزشکان آن زمان
شوستر امریکائی پزشک مشاور بیگانه که برای روی روش گرد
آوری و هزینه درمان تباران زمانی بایران آمده است، در دفتر خاطرات
خود بنام اختناق ایران، نخستین شورای پزشکان را ستایش کرده رفتار و
کردارش را شایان تمجید و تحسین دانسته است.



روانشان بهبهانی

ویکتور برار نکته سنج فرانسوی راجع باعطای دستخط مشروطه

در کتاب شورش ایران نظر خود را چنین بیان کرده است .
نه شاه فهمید به ملت چه داد و نه ملت دانست از شاه چه گرفت
بعبارت دیگر تکامل ایران را برای نیل به دموکراسی ناقص دانسته اجرای
چنین دستوری را برای تب داران ایران زود دانسته است .
بنظر نگارنده چون این سبک حکومت خود مختاری مانع تکامل
است : بنا بر این هر وقت چنین جنبشی آغاز میگشت زود بود .



ادامه تب و ضعف

۱۲۸۷-۱۳۰۰

روش تقسیم طبقات توده در کشورها و اعصار مختلف، متفاوت است: در کشورهای خاور توده را میتوان بسه طبقه چادر نشین و ده نشین و شهر نشین تقسیم کرد.

چادر نشینان تیغی دودمند، دم مثبت و دم منفی دارند. چنانکه بکارهای زر خیز خویش، کشاورزی و گله داری، اشتغال ورزند گنجینه کشورند و اگر سلاح بردست گیرند بزرگترین آفت تکامل جامعه خواهند بود.

در زمان ناصرالدین شاه طبقات سه گانه بالا بر جای خود نشسته بودند و هر کوشش جنبشی با اجرای سیاست بیم و ترس که مطلوب زمان بود نا بود میشد.

در زمان مشروطه افراد کشور بموافقان و مخالفان آن تقسیم گشتند، دسته هائی از چادر نشینان به پیروی از سران خودبا اینان یا آنان هم رای گشتند.

تحولات داخلی از سطوت و قدرت دولت مرکزی کاست، دخالت بیگانگان و بی لیاقتی زمامداران و سوء استفاده توده از آزادی مزید بر علت گشت، چادر نشینان با سلاح آتشین به جان هم میهنان خود افتاده در

گوشه و کنار کانونهای فسادى ایجاد گشت .

تب داران دائما پزشك عوض کرده آثار بهبود نمیدیدند .

از پزشگان بیشمارى که در این مدت بعیادت بیماران آمده بدرمان

پرداختند یکى شایان توجهى خاص است و آن دکتر پیمان است .

دکتر میگفت من نیازى بشورای پزشگان ندارم توده را بکمک یاراز

خود درمان میکنم .

دکتر پیمان اقتدارى از خود نشان داد که در دوره نخست مشروطه

ایران بی نظیر بود؛ در گوشه و کنار نیز پاره از کانون های فساد را

شکافت .

ولى در پایان کار ، توده از همکارى یسا پزشگان مشاور بیگانه ی

مستشارانى که دکتر برای بهبود جامعه مفید میدانست نا خورسند بود

(پیمان ایران و انگلیس ۱۹۱۹) دکتر بیماران را بحال خود گذاشت و

از کار کناره گیرى کرد .

تب باقى . باضعف و بیحالى توأم ، و هر روز شدیدتر میشد :



بیگانگان و تب شورش ایران

روابط ایران و اروپا از دیر باز از زمان نامداران صفوی و معاصران هانری چهارم و لوی سیزدهم و لوی چهاردهم برقرار بوده است، در پایان دوران سلطنت صفوی در زمان شاه سلطان حسین سست نهاد، افغانان و سایر بیگانگان بایران رو آورده نا امنی و بینظمی برقرار گشته بود.

اثر واکنش آن در اروپا قطع روابط ایران و آن سامان گردید در زمان ناپلئون کبیر، جهانگیر آرمند خواب هائی شیرین دیده بر قراری روابط با ایران را سودمند دانسته بود.

نخستین سفیر ناپلئون کبیر در سال ۱۸۱۴ خورشیدی (۱۸۰۵ میلادی) در زمان فتحعلیشاه بایران آمد و از آن زمان تا کنون روابط با آن دیار ادامه دارد.

گشایش این ارتباط در تمام شئون حیاتی و اجتماعی و سیاسی و نظامی موثر گشت.

وضع عادی زندگانی ما نیز تغییر کرد؛ خوراک و پوشاک و مسکن مانیز بمرور کما بیش صورت زندگانی اروپائی بخود گرفت.

از لحاظ سیاسی و سپاهی، وضع نا مطلوبی بیش آمد: افکار و عقاید و مصالح بیگانگان در کارهای ما واکنشی ایجاد کرد به قسمی که تطبیق مصالح کشور یا منافع بیگانگان به ویژه همسایگان از

باریکترین و دقیق ترین کار های سیاستمداران و زمامداران گشت .
در اواخر جنگ بین الملل همسایه شمالی بشدید ترین تپی که
تاریخ شورش های جهان را بیاد است دچار شد و روابطش با ایران
موقتاً برید .

در زمان زمامداری دکتر پیمان نخستین بار در تاریخ یکصد و
چهل ساله اخیر ایران ، عرصه میدان برای همسایه جنوبی باز گشته خالی
از اغیار بود و مطرح شدن پیمان نتیجه بی رقیب ماندن عرصه پیکار
بوده است .

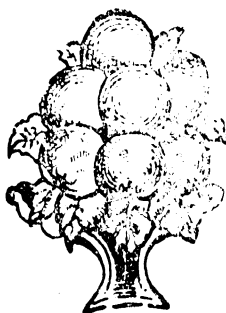
آنان که بیگانگان را موجب تب شورش ایران می دانند راه خطا
پیموده اند ، قیام هم میهنان نتیجه کوشش های خستگی ناپذیر روانشاد
سید محمد طباطبائی است . و آن بزرگوار را حتمی بزرگ بر گردن
ایرانیان است .

هم آهنگی سید عبدالله بهبهانی نیز ثمره اندرزه های آن روانشاد است
در جریان شورش بیگانگان بدیده مصالح خویش بدان نگریسته
از روحیه ما و موافقان و مخالفان استفاده کردند دسته باینان و دسته ای
بآنان پیوستند . موقع شناسان و سود جوین نیز که همیشه در هر کشوری
خواه آرام یا پریشان وجود دارند . آلت اجرای نظر بیگانگان گشتند .
این موضوع اختصاصی بایران ندارد ، وضع روابط بین الملل طوری
است که کمتر شورش داخلی از دخالت مستقیم یا غیر مستقیم بیگانگان
بویژه همسایگان در امانست ، استنباط امر از صفحات تاریخ آسان است .

هجوم همسایگان فرانسه بمرزهای کشور در دوران شورش تاریخی
آن یکی از گواهان این سخن است .

دخالت نیروهای مسلح بیگانگان در شورش روسیه و شورش اخیر
اسپانیا گواهانی دیگرند .

بدیهی است که نفوذ زورمندان در نانوانان بیشتر میباشد



بخش چهارم

آغاز سده چهاردهم خورشیدی

یا شروع بزرگترین ادوار تحول و تکامل ایران

چند صباحی به پایان سده سیزدهم خورشیدی مانده بود .
تب تبه‌داران و جنگجویان اروپا پس از چهار سال خونریزی
(۱۹۲۷-۱۲۹۳) که تا آن زمان بی نظیر بود پایان یافته بود .
روز هفتم تیر ماه ۱۲۹۸ خورشیدی (۲۸ ژون ۱۹۱۹) ، عرق
داران آن سامان در کاخ تاریخی ورسای جمع گشته افکار خود را بدیگران
تحمیل نموده نسخهٔ درمان را امضا میکردند .
ولی ابرهای تیره و تار هنوز از آسمان ایران براکنده نگشته و تب
شورش تسکین نیافته بود .
بیماران در ضعف و بیحالی بسر برده کانونهای فساد در سراسر پیکر
کشور هویدا بود .

* * *

ایران برای نخستین بار از حکومت خود مختاری دو هزار و پانصد
ساله خلاص گشته جامهٔ دمو کراسی پوشیده بود .
اقتدارات سران کشور بدست وزیران و اختیارات اینان بدست مجلسینان

و انتخاب و کیلان بدست عوام سپرده بود .

عوام فریبان نادانی بنام هادیان ملت ، راهنمایی هم‌میهنان را بدست گرفته کورانی عصا کش کورانی دگر گشته بودند .

توده از مفهوم دموکراسی آگاه نبود . آزادی را خودسری دانسته ، رشته نظم بمرور گسیخته شده در هر گوشه خود سری آغاز گشته بود .

دست طبیعت از کمک باین بی‌نظمی دریغ نداشت ، کوه‌های مرتفع مازندران و آذربایجان و کردستان و لرستان و سایر نقاط کشور ، سر با آسمان کشیده بذکر مفاخر تاریخی خود قناعت کرده ارتباط شهرها را از سده هایش بریده بودند .

باستثنای چند راهی که بیگانگان در جنگ بین الملل یا پیش از آن برای مصالح خویش ساخته بودند ، ارتباط نقاط از همان راههای کاروانرو عهد باستان بود .

سران هر نقطه خود را سران آن منطقه دانسته ، کانونهای فساد در سراسر کشور ایجاد گشته بود .

راهزنان راه را بر کاروانیان سد نموده ، ارتباط فکری و بازرگانی را قطع کرده بودند .

سستی و بیحالی در تمام کارهای اداری حکمفرما و گاه کارمندان پس از ماهها انتظار و یا اعتصاب بجای حقوق ماهیانه جو و آجر دریافت میداشتند .

مالیات لاوصول و خزانه تهی و به تهی دستی عمومی منتهی گشته بود .

دولت هر چند سال یکبار کَشکول گدائی نزد این و آن دراز کرده با گرو گذاردن منابع کشور واهی از بیگانگان تهیه نموده بکام گـرگانی گرسنه می نهاد .

اهالی شهرستانها علاج دردها را از زمامداران و هادیان خواستار بودند؛ آنان نیز بدردیدرمان اغراض شخصی گرفتار شده هر دستة دیگران را مقصر دانسته خود را از هر معصومی معصوم تر و انمود میکردند .
همه دم از عدل و داد زده ، خود بیداد کرده ، آشور را در آتش بیداد میسوختند .

ناامیدی در تمام شئون اجتماعی مشهود و روزنه امید پدیدار نبود

عزت نفس و اعتماد بنفس نیز رخت بر بسته بودند .
روزنامه نگار میهن پرست بدبینی روزی میگفت :

درد ایران بی دواست

همکار خوشبینش پاسخ داد ایران با خداست

خوشبین حق داشت ، درد ایران با خدا بود ، خدا خواست و رضا خان قد بر افراشت .

پاسی از شب سوم اسفند ۱۲۹۹ گذشته بود که دکتر رضاخان تهران را تصرف کرده خواستار درمان شد .

نخستین نسخه که زیر عنوان حکم میکنم ، بر کوی و برزن پایتخت ایران چسبیده بود زنگ اعلام و اخبار آغاز حکومت با اقتداری بود .

صورت معاینه دکتر رضا خان و جریان درمان را از دفتر خاطرات ایام استخراج کرده بنظر خوانندگان عزیز بویژه نو جوانانی که آن روزگار را به چشم ندیده اند میرسانم .

امید است که بدیده عبرت بدان نگریم ، از صفحات تاریخ پند گیریم . داروی فرهنگ مصرف کرده پزشک خویش گردیم ، جامه عافیت پوشیم و به خواست خدا و در زیر لوای فرهنگ رو به تکامل رویم و از بازگشت تب به ویژه در دوره کنونی که دوره بحران و عرق است پیش گیری کنیم و فراموش نکنیم که **علل یکسان با شرایط یکسان نتایج یکسان دارند** .

سوم اسفند ۱۳۶۹

دکتر رضا خان گوید .

امروز صاحب بدقت بهوارسی بیمار پرداختم ، بیمار را بی حال و تبار یافتم ، قلب و دستگاه گردش خون طبیعی ولی حرکات دل و جریان خون ضعیف است .

سلسله اعصاب و حواس پنجگانه بجا است اما نیروی تصور و تعقلش بس کوتاه و نیروی قضاوت و استنباطش از آن کوتاه تر است . گوئی دیدگانش را غباری فرا گرفته و جهان را تیره و تار از پس ابر می بیند و درست قادر به تشخیص وضع و موقع خود در جهان نیست .

اندیشه و گفتار و کردارش به هذیان بیشتر می نماید تا به حال طبیعی تندرستان .

بیماران گاه بر روی موضوع های واهی و بی اساس و زمانی بر روی چیزهایی که منافع شخصی می نامند به مباحثه می پردازند، مباحثه با مغالطه و سفسطه آغاز می شود با گفتارهای ناروا ادامه پیدا کرده و با منازعه و مشاجره پایان مییابد.

جای شگفت است که توده بیمار قادر بتشخیص مصالح خود نیست و اغلب بر علیه منافع خود قیام کرده با پافشاری زیاد آنرا خواستار است •

در این حال بیمار نادانی را ماند که گنه گنه تلخ برای او زشدار و ست ولی بیمار ندانسته خواهان شیرینی هائست که شاید برای او زیان آور است و از تلخی داروی سود مند گریزان است .

زمانی نیز کسانی را مانند که هر آن پزشک عوض کرده عقده دل را نزد او بکشایند و هر چه در دل دارند بگویند . او را بقراط زمان دانند ولی هرگز دستور او را بکار نیندند . روزی دیگر طیبی تازه خواهند پزشک نخستین را نکوهش کرده نزد پزشک نوین شکایت برند و او را ستایش کنند .

دستها و پاها و اعضاء و جوارح اندام نیز طبیعی ، ولی بیمار گامی که بتوان گامی صحت و عافیتش نماید سوی کمال مطلوب بر نمیدارد . باندیشه اندر شده با خود میگفتم که چون است که اعضاء همه طبیعی و فکر و روان بیمار دگر گون است .

این پند را از بقراط سر پزشک پیشینیان بیاد داشتم : نخستین

وظیفه پزشک آن است که مضر نباشد . من هم نه فقط مایل نبودم زیان مند شوم بلکه می خواستم سود مند واقع شده اعتماد بیمار را کاملاً جلب کنم در کتاب پزشکان اخیر نیز خواننده بودم که تا کانون مرض رفع نشود بیماری درمان پذیر نیست .

باز بفکری عمیق فرو رفتم بتجدید و ارسی بیمار پرداختم ، در گوشه و کنار پیکر ، کانون های فساد یافتیم ، مانند ارشمیدش فریادی از شادی بر آوردم و گفتم ، یافتیم ، تب بیمار از حال عادی خارج گشته صورت سپ تی سمی یا تعفن خون بخود گرفته است ، از کانون های فسادزهرابه یا توکسین خارج شده جهاز ها را مسموم میکند و مانع صحت و سلامت و تکامل بیمار آن است .

قلم تدبیر پزشکی بتنهائی برای درمان کافی نیست و باید با نشر ششمیر جراحی توام گردد .

سپس پایه درمان را بر این سه اصل نهادم .

داروی مسکت برای تسکین تب و هذیان : آمپول قوه برای

تقویت و نگاهداری قلب و سایر دستگاهها ، و نشر شمشیر برای شکافتن کانون ها ، و از همان روز بمداوا مشغول شدم .

* * *

تشخیص درست و معالجه بجای بود ، داروی مسکت حال عمومی

بیمار را تسکین داد ، آمپول قوه به قلب و ریه و سایر دستگاه ها نیروئی

تازه بخشید ، و نشر شمشیر در درمان کانون های فساد اعجاز کرد .

در تب تخفیفی کلی حاصل گشت و بیمار روبه بهبود میرفت



رضا شاه

بیماران بپا خاستند و بپاس این خدمت و بشکرانه آن نعمت همه
یکدل و یکزبان روز اول گفتند زنده باد دکتر رضا خان (۱۳۰۴-۱۳۰۰)
روز دوم فریاد زدند: پاینده باد پر فسور پهلوی (آبانماه ۱۳۰۴)
از روز سوم به بعد فریاد کشیدند.
جاوید باد شاهنشاه (۱۳۳۰-۱۳۰۵)

توضیح

مقصود از نامهای دکتر فرهنگ و دکتر خوشرنك و دکتر نیرنك که در پارهٔ بخش‌ها بکار برده شده است کوشش در تشریح افکار زمان است و نظر خاصی باین و آن ندارد .
آیا مبارزه فرهنگ و نیرنك جدال هوای عقل و نفس استاد است؟! .



شورای استاد

چون دکتر رضا خان برکری استادى جلوس کرد با قلبى پاك
معاونان و دستياران خود را احضار فرمود و در روش ادامه درمان به
مشاوره پرداخت مشاوران استاد سه دسته بودند .

نخست - فرهنگيان برياست دكتر فرهنگ

دوم - نيرنگيان برياست دكتر نيرنگ

سوم - خوشرنگيان برياست دكتر خوشرنگ

استاد ابتدارو به دكتر فرهنگ سپس بديگران كرد و نظر هريك را
جوياء شد .

- دكتر فرهنگ گفت تشخيص حضرت استاد قابل تقدير و درمان
شايان تقديس است ، بيمار از تى خوفناك و كابوسى و حشتناك خلاص
شده است ولى هنوز روحاً ضعيف و جسمنا نحيف بوده نيروى تصورش بس
كوتاه است .

چنانچه مقتضى دانند نخست به بيمار داروى فرهنگ داده شود
سپس سازمان هائى نظير كشور هاى فرهنگى جهان طبق مقتضيات عصر
ايجاد شود ، هر چند اثر داروى فرهنگ به مرور زمان ظاهر ميشود ولى
در حقيقت بهترين درمان اساسى است ، بيگانگانى كه از لحاظ سازمانهاى
بى شمار از ما پيشند ، پيشى آنان مديون پيشرفت فرهنگ ايشان است
و فرهنگ موجود سازمانهاى نوين جهان است ، بعلاوه داروى

فرهنگ جسم را نیردنی مخصوص بنخشد و روح را نشاطی تازه دهد و افق تصور وسیع شده نیروی قضاوت و تصور رشد کند. و بیمار سر انجام پزشک خویش گردد و پس از بهبود از بازگشت تب پیش گیری شود، در این هنگام جامعه با ورزش لازم رستخیز فرهنگی که در خور نیاکانش باشد آغاز کند.

دکتر نیرنک گفت من با نظر دکتر فرهنگ مخالفم چنان که بیمار پزشک خویش شود خود را از حضرت استاد بی نیاز داند و ممکن است روزی بر جسارت افزایشد و بر رأی آن بزرگوار که سر آمد اقرانند خورده گیرد، چنانچه مصلحت دانند سازمانها چنان رنگین شود که دیده همگان را خیره کرده قدر خداوند گار را دانسته همان طور که در خور است یگانه عصر و فرید دهرش شناسند، دکتر فرهنگ از مراحم و الطافت سوء استفاده کرده مشاوره را دادن دستور دانسته است ماجان نثاران سریرا علی در آستان حضرت استاد ذره بیمقداریم امرت مطاع و فرمانت فرمان خدا است.

دکتر فرهنگ گفت: سعدی از سران فرهنگ مافرموده است:

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید
یکی از بزرگترین علل بیماری جامعه کنونی آنست که در
سده گذشته اروپائیان در زیر لوای فرهنگ گام های بلند برداشته
سوی کمال مطلوب خود روان گشتند در آن زمان زمامداران خاور
در خواب غفلت خفته بودند و مثال خفته را خفته کی کند بیدار،
مصدق پیدا کرده خاوریان با زمامداران خود در خواب بودند و
هنگامی دیده گشودند که باختریان فرسنگ ها از آنان پیش بودند

و خود را از جهانیان برتر دانسته سرور جهان خواندند و خواستند و می خواهند تا زنجیر بندگی بر گردن دیگران نهند، در این هنگام که خوش بختانه بخواست خدا وجود چنین اسنادی باین سامان ارزانی شده است، بر ما است که آن اشتباه بزرگ را جبران کرده پایه تعمیم فرهنگ رانپیم و سازمان های مفیدی که فرهنگیان در سده گذشته بوجود آورده اند با در نظر گرفتن وضع و موقع و مقتضیات کشور بر قرار سازیم و پایه سازمان ها را بر فرهنگ نپیم، با فرهنگ هم فکری و هم آهنگی بین هم میهنان را تقویت داده وحدت ملی را جاوید و استوار سازیم.

دکتر نیرنگ در اندیشه رفت نیرنگی زده برای تحریک هوای نفس استاد گفت ما بندگان، کوچک تر از آنیم که در پیشگاه استاد خودنمایی کنیم، پیشرفت های اخیر ما نیز مرهون آن بزرگوار است و خود با آن که سالهاست مدد امور بوده ایم قادر به برداشتن کوچک ترین گامی در راه پیشرفت نشده ایم، اینک که استاد قدر افزاشته و نیروی ابتکار خدادادش اعجاز خود را بجهانیان مینماید، ما را نباید که بند و اندرزش دهیم و هر چه پسندد رواست چنانکه سعدی هم در جای دیگر فرماید هر عیب که سلطان بپسندد هنر است. و فردوسی از بزرگ ترین دانشمندان جهان نیز که تمام اهل فرنگ بعلو فکرش ایمان دارند و جهان داران روی زمین ترجمه کتابش را هر روز برای جهان داری تمرین می کنند فرموده است چه فرمان ایزد چه فرمان شاه، ارتشی که بنوع حضرتش بوجود آورده

است ، خود نخستین و واپسین درمان بوده ما را از هر داروئی بی نیازی سازد .

دکتر فرهنگ از سفسطهٔ نیرنگ و عاقبت چاپلوسی های خطرناکش ترسید و گفت ، خوب است قدری از الفاظ دست کشیده بمعنی پردازیم ، ارتش ما مانند تنه درخت و سازمان های ما شاخه های آنند و ریشهٔ درخت از فرهنگ سیراب میشود ، و میوه هایش نتیجهٔ زحمات فرهنگیان است ؛ صفحات تاریخ گواهند که سپاهیان و سیاسیان مانند سایر افراد بشر ممکنست دچار اشتباههای سپاهی و سیاسی شوند ، فقط فرهنگ است که کشور را در این مواقع باریک نجات میدهد و کشور با فرهنگ زنده و جاوید است ، فرهنگ دیرین میهن را زنده کنیم و آن چه از تمدن فرنگ مفید است بدان افزایشیم . روان هم میهنان را نیروئی تازه بخشیم . راه ها و راه آهن ها بسازیم و آن ها را شریان کشور دانیم و ارتباط فکری و بازرگانی را برقرار ساخته کارخانه ها در کشور تاسیس کنیم و بمرور هم میهنان را از کالای بیگانه بی نیاز نمائیم .

دکتر نیرنگ گفت روح کشور استاد است و نفس فرهنگ استاد و هر چه هست از استاد است ، راجع به شریازها و کارخانه و روش عمران و آبادی نیز هرامری فرمایند روا است و هر اقدامی فرمایند بجا است گر چه همه را به خویشان اختصاص دهند و این روش نیکو ترین وسیلهٔ پیش رفت کشور است ، بویژه می بینم هزاران سال است که آبادی این مرز و بوم در حال رکود مانده و اکنون فرنگیان فرسنگ ها از ما پیشند .

چنانچه استاد دست باصلاح اساسی زده باختصاص دادن آبادیها اقدام فرمایند، خواهید دید که دیری نخواهد گذشت که ایران گلستان شده کرانه های شمالش تفرجگاه تاجداران جهان خواهد گشت .

دکتر فرهنگ گفت بیماران پس از خدا چشم بمرحمت استاد دوخته اند کشور و هر چه در اوست از آن او دانند و باختصاص دادن آبادیها بحضورتش نیازی نیست چه کاخ و جایگاه استاد دل بیماران است و استاد آنان را از دست گرگان خلاص کرده کانونهای فساد را شکافته شبانی ایشان راعهنه دار گشته است .

دکتر نیرنگ آواز بر آورد، دکتر فرهنگ بمرور از حد خود پای بیرون مینهد، نخست مشاوره رادادن دستور دانسته است اکنون از سکوت حضرت استاد استفاده کرده کار را بگستاخی رسانده است، خدا فرماید (العبد و مافی یده کان امولاه)، مادر برابر استاد بنده گن و بردگانی بیش نیستیم و آنچه هست از اوست .

دکتر فرهنگ آهی کشید و گفت، جای شگفت است که نیرنگ کلام خدا را نیز بمیل خود تعبیر و تفسیر میکند، تسلط ناس بر نفس و مال خود یکی از فرمانها بزرگ ذات لایزال است .

عقل استادرای فرهنگ را می پسندید ولی بتدریج تلقین ها و چاپلوسی های نیرنگ با هوای نفسش هم آهنگ میگشتند و استاد بین تلقین سر وش و سوسه اهریمن در تردیدی غریب گرفتار شد . سر انجام دکتر خوشرنک را که تا کنون ساکت و صامت نشسته و ناظر قضایا بود بدآوری خواست و نظر او را خواستار گشت .

خوشرنك باطناً با فرهنگ همراهی ولی از نیرنگهای دکتر نیرنگ ترسان بود و گفت: بزرگوار!، وظیفه خدمتگذار گرد آوری حق العلاج بیماران و تامین هزینه درمان است، فعلاً نیز پولی در خزانه موجود و منتظر درمان حضرت استاد، این نکته را نیز بعرض رسانم از زمانی که در بیماران آثار بهبود پدیدار گشته بطیب خاطر دستمزد لازم را میپردازند و از موقعی که راه روها و دالانها امن شده است ارتباط آسان و گرد آوری هزینه درمان سهل گشته است.

دکتر نیرنگ از شنیدن اسم پول و خزانه و سهولت گرد آوری حق العلاج نیرنگی دیگر بخاطرش رسید با خنده شیطنت آمیز بفرهنگ نگاهسی کرد و گفت، هزینه درمان و آنچه هست از آن استاد است و چنانچه نظر ذره بيمقدار مورد قبول خداوند گار واقع شود عمران و آبادی فوراً آغاز گردد و بیماران حق العلاجی بیشتر پردازند تا در امر عمران تسريع شود و اقدامات مجدانه در اصلاح امور عام بعمل آید، جان نثار نیز فدا کاری خویش را بیش از پیش آشکار ساخته چنان کنم که این سر زمین را خلد برین دانند، قدر ذات بی مثال استاد را دانسته منزلتش شناسند و خداوند گار را چنانکه درخور است خداوند جهان پندارند.

سپس نگاهسی تحقیر آمیز بسیاران انداخت و با تفرعنی خاص گفت از امروز همه ما باید فرمان استاد را فرمان یزدان دانیم و عبادتش پردازیم و سایه اش را سایه خدا شناسیم، سر به آستانش سائیم و بدانیم که استخوان پوسیده يك سرباز که موجد پیشرفت فرهنگ زمان است

بر هزار فرهنگی دروغین رجحان دارد، از این ساعت قلمیکه هدفش مدح استاد نباشد خواهم شکست و زبانی که ممدوحش آن بزرگوار نباشد خواهم برید و و و بالاخره آنان که حضرتش را معبود ندانند معدوم خواهم کرد .

فرهنگ آهی سوز ناک کشید و آهسته گفت ، استاد محبوب است می خواهد معبود شود، میترسم مغضوب گردد .

کارهای استاد

استاد به ادامه درمان مشغول شد زمانی نصیحت فرهنگیان می پسندید و وقتی دستور نیرنگیان برآورد می بست شخصیتش فوق العاده و اراده اش تزلزل ناپذیر بود تلقین های خوب و بد را بسا عزمی آهنین اجرا می کرد بیمار را پیوسته با دستی توانا و گاه با دستی دیگر ناتوان میساخت .

* * *

نیرنگیان در هر کاری دستی می بردند و دست بردی میزدند . فرهنگیان خواستند کاخ داد گستری بساز کنند نیرنگیان از پیش کاخ بیداد (زندان قصر) پیا کردند و دانشمندان و حرا میان را در يك ردیف قرار دادند .

فرهنگیان شریان سرتا سری کشور را که شاهکار استاد است بوجود آورید . نیرنگیان بقصد مشغول شدند و گفتند بهترین درمان است فرهنگیان

بتقویت جسم و روح بیمار کوشیدند، نیرنگیان زالو را بس مفید دانستند و گفتند این دستور پیشینیان است .

پایان کار رئیس نیرنگیان

کار مفیدی نماند که استاد بدان دست نزند و از آن دست برد نی رنگیان مصون ماند - نیرنگ هر روز باده ای بدست استاد داد و نشئه آن را ستایش کرد و دائم بر شماره جام ها افزود استاد داد مست باده غرور شد و بیماران را گاه فراموش کرد . قضاوت مریضان نیز تغییر نمود چشم و گوش خویش را گشودند و استاد را می پرست یافتند . چون اصلاحی میکرد میگفتند که میکرد نه وی و چون اشتباهی مرتکب میشد میگفتند که وی کرد نه می .

روزی استاد دانست که نیرنگ جامه رنگینی نیز برای او دوخته است . گفت جامعه را تا کنون رنگ زدی و من بخطا رفتم اما مرا رنگ مزین که حالالت نکنم سر انجام دکتر نیرنگ به خم نیستی فرو رفت و رنگ عدم بخود گرفت .

آثار نیرنگ

استاد جام می شکست و می فروش را نابود کرد ولی افسوس می خانه ها بسیار وباده فروشان بيشمار بودند و استاد بمسمومیت مزمن دچار گشته بود . بیماران که تا دیروز سپاسگزار آن بزرگوار بودند خدمات بزرگش را گاه نا چیز شمردند و چنانچه قصوری میکرد تقصیری بزرگ

می پنداشتند جمعی نیز از درد سوزنهای قوه که در اواخر بیموقع بکار می رفت نالان بودند بویژه وقتی پرستاران سوزنهای نجوشیده بکار بردند و دمل هائی تولید کردند .

تب دوم بیمار

چنانکه در بالا گفته شد سوزنهای قوه و داروهای مسکت در علاج تب مشروطه مفید واقع شد و نشر شمشیر با شکافتن کانون های فساد اعجاز کرد و بیمار نزدیک بود عرق کند و جامه عافیت پوشد که سوزن های نابهنگام و نجوشیده که در این موقع به تجویز نیرنگیان بود به مروردمل هائی تولید کرد و کانون های نوینی بوجود آورد هنوز تب اول نبریده بود که بخش دوم آن آغاز شد . ولی در این بخش بیما زمانی رویای شیرین می دید و گاه اشباح شیطانیه مشاهده می کرد .

رویای بیمار

بیمار در دشتی مینو سرشت است ، جایگاهش هر روز از روز پیش بهتر و خانه اش هر آن آباد تر و لوازم اطافش هر دم کاملتر است از کالای بیگانه بمرور بی نیاز میشود و نیاز مندی هایش را کارخانه های کشور و استاد تامین میکنند .

قند میهن کامش را شیرین می سازد و پارچه های وطن را جامه عافیت میداند . جامعه در جنب و جوش است و هر روز شهر های جدید

تاسیس و راه‌های تازه ایجاد می‌شود و سائط نقلیه نیز تکمیل گشته ، خیابان‌های نوین و بناهای زیبا احداث می‌گردد. عمران و آبادی در کلیه شئون اجتماعی روز افزون است و بیمار با گام‌های بلند و تند سوی کمال مطلوب روان است آبادی با زیبایی و زیبایی با شوکت و شکوه توأم است و سان‌های جلالیه بس با جلال است.

بیمار هر دم چشم خویش را می‌مالد و می‌گوید

اینکه می‌بینم به بیداری است یا رب یا بخواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

ناگاه اهریمن عذاب ظاهر می‌شود و بیمار کابوسی سیاه می‌بیند

نیرنگیان بدسته‌ها تقسیم شده با زالوهای بیشمار بمکیدن خونس مشغولند

و خاطره‌های رؤیا تیره و تاری می‌شود شبخ کاخ بیداد نمایان می‌گردد و

گناهکار و بیگناه را در سیاه چال یکسان می‌بیند. آه‌ی سوزناک میکشد و

رعشه‌ای خاص اندامش را فرا می‌گیرد.

روحیه استاد

استاد نیز بمرور زمان به تبی مخصوص مبتلا شد و از آن رؤیا و

این کابوس بی‌بهره نماند . دوره کمون تسب از زمان دکتر نیرنگ است

و زالوهای اقتصادی و اجتماعی و و غیره از ابتکارهای

آن نابکار و همکاران اوست استاد هر دی بزرگ بود اندامش بزرگ ،

روانش بزرگ ، اقدامش بزرگ ، اصلاحش بزرگ ، حرص و آرزو

نیز بس بزرگ بود •

پایان کار استاد

بیماران بتدریج از استاد برودتی و از اطرافیان کدورتی پیدا کردند نیرنگیان ایجاد ترس را در میان آن دانستند و مریضان از استاد و سایر پزشکان و حتی از پرستاران ترسان شدند. نیرنگیان روز اول خطی باریک بین استاد و بیمار کشیدند، و سپس گاهی به و پهنسا و زمانی به ژرفای آن افزودند و خندقی احداث کردند و نزدیک بود که دژهای بدگمانی ایجاد کنند که دست تقدیر کار خود کرد و استاد از کار کناره گیری نمود (۲۵ شهریور ۱۳۲۰)

دوره های تب

لرز و تب جمعی و شش سال طول کشید و به طریق زیر تقسیم می شود،

- ۱- لرز- قریت یکسال - ۱۲۸۴
- ۲- بخش اول تب یا تب مشروطه ۱۵ سال ۱۳۰۰-۱۲۸۵
- ۳- بخش دوم تب با ادوار مقدماتی جمعا ۲۰ سال ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰
تب اول را آزادی خواهان بوجود آوردند و دکتر رضا خان معالجه کرد.

تب دوم را پر فسور پهلوی ایجاد کرد و خود نیز بدان مبتلا گشت و با استعفای رضا شاه پزشک و بیمار هر دو عرق کردند.

دوره های نامبرده بالا که فصل مشترک حکومت خود مختاری دو هزار و پانصد ساله ایران و آغاز دموکراسی دوم است بعقیده نگارنده از بزرگترین ادوار تحول و تکامل کشور است،

امیدوارم در زیر سایه خدا و شاه و سران کشور و در اثر کوشش های خستگی ناپزیر خود بر موانع فائق آئیم و دوره نقاهت را بسلامت پایان رسانیم و با داروی فرهنگ از بازگشت تب جلو گیری کنیم و رستخیز بزرگ فرهنگی چنانکه در خور نیاکان ما است آغاز کرده ایران و ایرانیان را بجهان معرفی نمائیم.

تهران ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

پند های استاد بپزشك جوانبخت

هنگام وداع

ای فرزند دل‌بند و ای نور دیده ارجمند :

خدا را پرستش می کنم ، میهن و هم میهنان را دوست می دارم و بتو محبتی خاص دارم ، بر اصل این محبت از اشتباه پادشاهان پیش در فرستادن ولیعهدان به تبریز استفاده کردم ، در آموزش و پرورش کوششی فراوان مبذول داشتم و تو را به آزاد ترین کشور های جهان که آزادیش کمال مطلوب جهانیان است برای فرا گرفتن فرهنگ گسیل داشتم ، در این کشور کوچک آزاد چنان که بحشم دیدی آزادی و انضباط توأم است ، وقتی من زمام اختیار میهن عزیز را بدست گرفتیم ، آزادی بی نظمی بار آورده کشور بوضعی و خیم دچار گشته بود . هم میهنان خام پانزده سال بود بگرفتن مشروطه نائل ولی افسوس که معنی آن را درست نمی دانستند ، در آن زمان حکومتی با اقتدار

نخستین درمان ایران بود، زمام آن من بدست گرفتم شاید افراط کردم، فعلا جای تاجر نیست و تاسف های خویش را در پایان سخن یکجا باز خواهم گفت، گذشته آتیه را درس عبرتی است و من پاره ای از اقدام های خویش را بایجاد و اختصار گویم.

۱- کشور بس ضعیف بود ارتشی تاسیس کردم و شهرستان ها را یکی پس از دیگری تسخیر نمودم و پایه وحدت ملی را نهادم فرزندانم تسخیر را ا عراق میپندار، ایالات و ولایات پهناور میهن اسما جزء ایران و معنأ از آن جدا بودند سپس در ۱۳۰۴ قانون نظام وظیفه را گذراندم و ارتش نوین جای گزین وضع پیشین شد و امروز افسران جوان و آزموده را بتومی سپارم.

۲- استقلال ایران نیز ناقص، کاپی تولاسیون از آنارعدنامه ترکمان جای بجا بود و استقلال اقتصادی وقضائی مفهومی نداشت: آن را لغو کردم (۱۳۰۷) آزادی لازم بدست آوردم، سپس حصار انحصار بپا کردم و منظوری جز حفظ کالای میهن و بسی نیازی کشور از بیگانگان نداشتم، کارخانه هائی که در کشور تاسیس و یکی از آرزوهای پیشینیان بود نتیجه این اقدام است ولی در بر قراری انحصار های داخلی اشتباهی بزرگ کردم.

۳- کشور بشریان نیازمند بود راه های بسیار ساختم ولی راه آهن سر تا سری کشور از شاهکار های من است.

باز ممکن است واژه شاهکار را ا عراق پنداری. تو ضیحی

بایجاز می دهم در ۱۳۰۵ اقدام بتاسیس راه آهن کردم و هزینه آنرا از محل درآمده قند و شکر و چای تأمین نمودم ولی آزموده نبودم، هفت سال بآزمایش گذشت و بسا موانع بیشمار مصادف شدم (۱۳۱۲ - ۱۳۰۵) و بعد گامهای بلند برداشتم، و بسال ۱۳۱۷ بکمال مطلوب رسیدم ایجاد اداره ساختمان راه آهن و سازمان های مربوط نتیجه آزمایش های گذشته و کارمندان آزموده میوه های آند، آنان را نیز بتو می سپارم تابکار ادامه دهی و ضمناً بدانی توسعه راه آهن کار و ایجاد نخستین رشته آن شاهکار است.

۴- در تمام شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و لشگری و کشوری و و غیره اصلاحات بی شمار کردم و سازمان های نوین ایجاد نمودم ولی افسوس و هزاران افسوس که نیرنگیان بهر یک رنگی زدند تو اصل را نگهدار و رنگهای زائد را محو نما .

۵- وحدت حقیقی و معنوی ایران نیازمند فرهنگ است، پیش از مشروطه دبستانیان تکفیر و موجدان دبستان زنجیر می شدند پس از آن بمرور دبستان هائی بوجود آمد و من بتوسعه آن افزودم دانشجویان بفرنگ فرستادم سپس دانشگاه را گشودم و دانشسراها تاسیس کردم و قصد تعمیم فرهنگ را داشتم که روزگار امانم نداد

۶- کلامی نیز راجع با ملاک گویم، روز اول بسه نیت عمران و آبادی کشور، و دادن سر مشق بکشاورزان و مالکان دیه هائی خریدم و آبادیهائی پدید آوردم در توسعه عمر ان حریم بودم نیرنگیان حرص و آزم دگرگون و به آزی مخصوصی تبدیل نمودند حال به

نیت پاك رجوع کرده می گویم ، تمام دارائی و املاك را بتو واگذار
می کنم ؛ چنانچه فروشنندگان دعوی غبنی کنند حق بحق داده و
آزادگان را دلداری نما و بقیه املاك را بملت واگذار کن تصاروش
آبادی آموزند ، فرزند وقت گفتن گفتمی ها نیست من هر کاری را
با اقتدار انجام دادم ، مقید بودم که بگویند هر کاری فرمان من
بود ، تو باصلاحات ادامه ده و قانع باش که بگویند در زمان تو بود
من کار خانه های بسیار تأسیس کردم تو بیک کاوشگاه بس کن و آنرا
در کاخ خویش بنا نما و فرهنگیان را از نیرنگیان جدا ساز ،
تو در کار خانه خویش قند و شکر فرهنگ را ارتقاله نیرنگ جدا
کن و فرهنگ را در کشور مهمیم ده

از علاقه من بفرهنگ در شگفت مباش من زاده شمشیرم و تو زاده
فرهنگی و کمال مطلوب ماوحدث میهن است ، من وحدث ملی را با تهدید
شمشیر بدست آورم تو با تحبیت و تدبیر نگاهدار و بافرهنگ آنرا استوار
و جاوید ساز .

فرزند تخت و تاجم از آن تو ؛ یزدان ترا پشتیبان و میهن و
هم میهنان را نگهبان باد - هنگام تودیع نور دیده خویش را بوسید
و گفت .

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم ، پخته شدم ، سوختم

سرگذشت رضاشاه

نظمی بی نظیر در سراسر کشور برقرار، و در هر رشته جنبشی
بزرگ پدیدار گشت.



رضا شاه

دست تقدیر با تدبیر موافق آمد و سرانجام رضا خان، رضا

شاه شد،

رضا شاه همه را مطیع و منقاد کرده زیر نفوذ خویش در آورد ولی خود نیز بمرور بیمار گشته زیر نفوذ نیرنک رفت .

فرهنگ و نیرنک نخست وجود خارجی داشتند و با تلقین های خویش اثر خوب و بد در فکرش نهادند ، در پایان کار ، فرهنگ و نیرنک همان هوای عقل و نقاشی بودند و در عالم فکرش جدال مینمودند •

فرهنگ اصلاحات را ایجاد کرده نیرنک رنگ خویش بدان میزد ولی پیوسته فرهنگ بر نیرنک غلبه داشت .

مقدمات رؤیا

آنروز رضا شاه از رژه جلالیه باز گشته در کاخ خویش در اندیشه فرو رفته بود .

نظری به غرب انداخته نهضت غربیان را از دور تماشا می کرد سپس نظری به شرق انداخته سبب انحطاط شرقیان را از صفحات تاریخ سؤال مینمود .

برك های تاریخ را ورق زده در صفحات آن چنین می خواند •
در سده نوزدهم میلادی بر پایه تب ۲۶ ساله ، فرانسه رستخیز بزرگ فرهنگی ، نخست در این کشور سپس در سراسر اروپا آغ-از گشت ، کشور های فرنگ در زیر لوای فرهنگ وحدت ملی و معنوی خویش را یکی پس از دیگری به چنگ آوردند ، فرهنگیان بلبل گلستان فضل و ادب ، و باغبان بوستان علم و کمال گشتند .

رایحه فرهنگ سراسر جهان را معطر ساخت، و باغبانان بوستان فرهنگ میوه های فرهنگ را به رایگان نیاز آدمیان می کردند. سپس فرهنگ در کاح نور بر تخت نور جلوس فرمود، زمامداران و تاجداران در بار گاهش بار حضور یافتند، لیک پادشاهان ایران، و سلاطین عثمانی، و خدیوان مصر و امیران افغان و سایر زمامداران شرق، غائب و در خواب غفلت غنوده بودند. نه گلی از گلزار ادب چیدند و نه میوه از باغبان دانش خواستار گشتند و نه چشم و دل گشودند تا بنور فرهنگ روشن گردد.

زمامداران اروپا، چون از بارگاه فرهنگ بیارگاه خویش رو آوردند باین فکر شدند که نیرنگی زند و فرهنگیان را اسیر پنجه جنگیان سازند و اینان را بر آنان فرمانروا نمایند.

سپس نظری با قطار جهان افکندند و سطح فرهنگی دیگران را از خود پست تر یافتند، به نظر تحقیر بی آنان نگریستند و خواستند زنجیر بندگی بر گردن آنان نهند و ایشان را مطیع و منقاد خویش سازند در سر سیادت بر خاوریان و سایر کشورهای جهان، هم چشمی سخت آغاز گشت و کار بجنک و ستیز کشید، جنک بزرگی که در آغاز سده بیستم در گرفت و تاریخ اروپا را سیاه و ننگین کرد، جنک زمامداران اروپا بر سر سیادت دنیا بود.

سپس رضاشاه نظری بتاریخ نادرشاه افکند، آغازش راشورانگیز و پایانش را غم انگیز یافت در صفحه تاریخ چنین خواند.

چون نادر دیده از دیدار جهان بر بست ، شاهنشاهی عظیمش
پریشان ، اعضاء و جوارح ایران بسرعت از یکدیگر جدا شدند ،
علتش را جویا شد دید مورخان سکوت کرده اند با خود گفت ، شکفت
است که مورخان خاور فقط در شرح وقایع بطول و تفصیل می پردازند
آنان پزشکی را مانند که در شرح بیماری بشرح و بسط پردازند ولی
ذکر علل آن را فراموش کرده در بحث در نتایج و عواقب آن ، مهر
سکوت و خاموشی بر لب می نهند مورخان معاصر ، جامه مداهنه و
چاپلوسی به تاریخ پوشند و چون بازیگران از صحنه خارج گردند ،
بدبینان جای گزین چاپلوسان شوند و جامه نوینی بدان پوشند
ولی در گفتار اینان و آنان حقایقی نهفته است . محققان و مدققان کوشش
کنند تا پرده بردارند و حقیقت را آنگونه که هست بنمایند آنان نظر
خویش را فقط به پندهای گرانبهای تاریخ معطوف داشته نظری به حب و
بغض این و آن ندارند .

رضا شاه کوشش می کرد تا علت تجزیه شاهنشاهی نادر رادر یابد
صفحه تاریخ نادر و سایر جهانگیران شرق را با صفحه تاریخ
سده نوزدهم اروپا مقایسه می کرد ، سربجیب مکاشفت فرو برد سپس
فریازد ، یافتم •

نادر پسر شمشیر بود و مانند دیگران جهانگیری بیش نبود ولی
نیروی ابتکاری در جهاننداری داران بود شاید فرصت این کار را نداشت
من باید جهاننداری را بر جهانگیری ترجیح دهم ، هر چند موقع
زمان و مکان نیز چنین میدانی نمیدهد.

باید وحدت ملی را که به‌شمشیر بدست آورده ام با جهاننداری
و تدبیر نگاهداشته، با فرهنگ استوار و جاوید سازم

رؤیای رضاشاه

سپس رضاشاه بر کرسی نشست، در اندیشه شد و در خصله فرو
رفت و فرمان‌های زیر را صادر فرمود افسوس که نیرنگ در گنبارش
بود و دستورهای خویش را بدان می‌افزود.

وزیر جنگ را فرمود:

تا سربازان روز مزد را که بامید دست مزد خدمت می‌کنند به
سربازان وظیفه تبدیل نمایند و درس و وظیفه شناسی و میهن پرستی بآنان
آموزند، سر باز خانهای نوین بسازند: و سربازخانه‌ها را فرهنگ‌خانه
کنند و دیده بیسوادان را بنور فرهنگ روشن سازند

سپس افزود تا سربازان را به بیگاری برند، و نخست مخالفان
تاج و تخت را از میان بردارند.

وزیر جنگ تعظیم کرد و گف پاینده باد شاهنشاه

وزیر خارجه را فرمود:

تا کاپی تولاسیون را ملغی سازند و آزادی اقتصادی و قضائی بدست
آورند و پیمان سعد آباد بین کشور های خاور بندگاندهم و هم آهنگی بین
خاوریان ایجاد نمایند.

سپس افزود چون در کشوریگانه بمقام سلطنت توهین روا دارند
بدون ملاحظه مصالح کشور ارتباط سیاسی را قطع کنند.

وزیر خارجه تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه
وزیر دادگستری را فرمود :

تا از استقلال قضائی استفاده کنند و کاخ دادگستری بنا کرده
دادگاه ها در سراسر کشور تاسیس نمایند و اداره ثبت اسناد تشکیل داده
محاضر را صورت رسمی و قانونی دهند و اصل (الناس مسلطون علی
اموالهم و انفسهم) را محترم شمارند .

سپس افزود در دادگاهها امر شاهنشاه را مافوق قانون دانند و
فرمانش را وحی منزل شناسند . وزیر دادگستری تعظیم کرد و گفت
پاینده باد شاهنشاه

وزیر دارائی را فرمود :

تا بانک ملی بگشایند و اعتماد و اطمینان در معاملات ایجاد نمایند
با وزیر اقتصاد و پیشه هنر ، تشریک مساعی کنند حصار انحصار بپا کرده
کوشش نمایند تا کشور را از کالای بیگانه بی نیاز سازند ، کارخانه ها
تاسیس و شرکت ها تشکیل دهند ، با قند میهن کام هم میهیان را شیرین
کنند و با پارچه وطن جامه عافیت بهم میهیان پوشند .

سپس افزود نخست نیازمندی های کشور را از کارخانه های
اختصاصی تامین نمایند ، بویژه بر شماره این کارخانه ها افزایند .

وزیر دارائی تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه
وزیر کشور را فرمود :

تا اداره آمار تاسیس نمایند . بیمارستان ها و پست های بهداری
در سراسر کشور بنا کنند ، در مرزها قرانطینه ها یا دژهای پزشکی بپا

سازند و از سرایت بیماریهای ساری به کشور پیش گیری کنند و بسا
آغاز اصلاحات شهرداری نهضت بزرگ ساختمانی در سراسر کشور ایجاد
نمایند .

سپس افزود توجه خاصی باملاک اختصاصی نمایند و شهرهای
نوین در آن نقاط ایجاد نموده زیبائیش را رشک مینو سازند و برای پیش
گیری و درمان بیماریها در سراسر آن نقاط بیمارستان تاسیس کنند. وزیر
کشور تعظیم کرد و گفت **پاینده باد شاهنشاه**
وزیر راه را فرمود :

تا راه های شوسه در سراسر کشور سازند و سینه کوهها شکافند
و راه آهن سرتاسری کشور را از شاهکارهای صنعتی جهان قرار دهند
هم کشور را آباد کرده شهرها را یکدیگر پیوند دهند و هم بیکاران را
بکار وا دارند و آنانرا بصاحبان حرف و صنایع تبدیل کنند .
سپس افزود ، نخست راه ها را در املاک اختصاصی سازند و مسیر
راه آهن را در آن نقاط قرار دهند .

وزیر راه تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه
وزیر کشاورزی را فرمود .

تا دانشکده کشاورزی تاسیس نمایند و مرزعه های نمونه در تمام
کشور سازند و از آب و خاک هر نقطه از لحاظ فنی و کشاورزی آگاه
شوند و بر افزایش محصولات قابل صدور افزایند و کشاورزی را گنجینه
کشور سازند .

سپس افزود مرزعه های نمونه را نخست در املاک سازند و

کشاورزان آزموده را بآن نقاط گسیل دارند .

وزیر کشاورزی تعظیم کرد و گفت **پاینده باد شاهنشاه**

در پایان کار وزیر فرهنگ را فرمود .

بدون فرهنگ تمام سازمانهایم نقش بر آب است ، افراد کشور و کارمندان کشوری و لشگری میوه های درخت فرهنگند نخست فرزند دلبند و نور دیده ارجمندم را به بارگاه فرهنگ گسیل دارند تا در کاخ نور ، شرف حضور یابد و دل و دیده نور دیده ام بنور فرهنگ روشن گردد . سایر هم میهنان نیز فرزندان و نور دیدگان منند ، هر سال صد نفر از آنان را بفرنگ فرستند تا دانش جویند و راه فرهنگ پویند ، دانشگاه بکشایند و دانشسراها و دبیرستانها تأسیس کنند و بمرور فرهنگ را در کشور تعمیم دهند .

سپس افزود ، سرود میهن را سرود شاهنشاهی سازند و نوباوگان وطن نخست عشق پرستش شاهنشاه را آموزند و نام میهن را تحت الشعاع آن قرار دهند .

وزیر فرهنگ تعظیم کرد و گفت **پاینده باد شاهنشاه**

چون رضا شاه از خالصه خارج گشت ، کاخش رازنگی دگر و باغش را وضعی دگر یافت ، علت جویا شد . گفتند اینجا کاخ نیرنگ و جزیره نیرنگ است ، **سپس افزودند** ، نیرنگ آدم ابوالبشر را درخلد برین بافسون فریف ، نیرنگیان نیز آدمیان را به نیرنگ از میهن یا بهشت روی زمین دور میکنند ، فریاد بر آورد و گفت

نابود باد نیرنگ

پاینده باد فرهنگ

سپس افزود

قلم به آمدنی رفت اگر رضا بقضا

دهی و گر ندهی بودنی نخواهد بود

نظر تاریخ نویسان

زامداران و سیاستمداران از بازیگران صحنه تاریخ، و جهانیان از ناظران آنند.

نویسندگان نگارش نمایشنامه‌ها، و شرح صحنه‌ها و وصف بازیگران و نظر ناظران را عهده دارند.

نیروی تشخیص و قضاوت و استنباط ناظران و نویسندگان متفاوت است.

گاه برای افزایش این نیرو عینک‌هایی بکار می‌برند، عینک‌ها سه گونه اند خوردین و رنگین و آمیخته.

نکته سنجان، خرده بیندوبا دیده خورده بینی به صحنه‌ها مینگردند از بکار بردن عینک‌های رنگین خودداری میکنند.

عینک‌های رنگین، گاه احساسات و عواطف نویسندگان است که در صحنه منعکس می‌شود و زمانی شیشه‌های رنگینی است که زمامداران در دوران اقتدار خود بزور یا بر اثر تبلیغات بآنان تحمیل می‌نمایند تا صحنه‌ها را برنگی دیگر بنمایند و جامه‌اشتباه بتاریخ پوشند. شیشه‌ها و عینک‌های رنگین زمینه صحنه‌ها را رنگین نمودار

ساخته پیاره از قسمت ها، تاللو یا تیرگی مجازی می بخشد ولی اساس صحنه ها ثابت و نظر ناظران متغیر است رنگهائیز بمرور پس رفته صحنه حقیقی آشکار می گردد.

نگارنده صحنه نمایش تاریخ نادر شاه و ناپلئون رادر کتاب های ساده و رنگین تماشا کرده ام و مناظری که از برابر دیدگانم گذشت بنظر خوانندگان رساندم ولی دوران رضا شاه را شخصا دیده ام.

هنگام کودتای ۱۲۹۹ در دیرستان بودم و در سال ۱۳۰۶ دانشکده پزشکی را پایان رساندم، از آن زمان تاکنون چه در طهران چه در شهرستان ها، ناظر گوشه و کنار صحنه های بیست سال اخیر کشورم **سه اشک شادی از دیده جاری ساختم و زمانه سرشک تاسف باریدم** بیش از ده سال در سفر بودم و متن و حاشیه های صحنه را بچشم دیدم از کرانه های جنوبی دریای خزر و مرزهای شمالی کشور تا سواحل خلیج فارس را پیموده از خاور تا باختر کشور را در نور دیدم و بغیر از کردستان و گرگان گوشه نمانده است که بدیده خویش ندیده باشم.

در کاخ های دولت داران و کلبه های بینوایان و چادر های چادر نشینان بسر بردم و تا حدی که نیروی قضاوت را قوه درک اندیشه هست بافکار طبقات کشور آشنا گشتم زمانی نیز از طرف وزارت بهداری مأمور کمک به پزشگان ارتش در اشکر کشی لرستان شدم و سپس بارها در آن سامان گذر کردم.

شرح مختصری از تحول و تکامل این گوشه مشتت از خروار است، ممکنست خوانندگان را بکار آید و بر مدارك محققان افزاید. در بهمن ماه ۱۳۰۶ نخستین بار عازم لرستان و خوزستان بودم در آن زمان هزاران سال بود که کوههای لرستان، سرآسمان کشیده ارتباط جنوب و شمال کشور را بریده بودند.

و چنانچه مامور دولت یامسافری از طهران عازم خوزستان بود ناچار می گشت سراسر کشور را تا بندر بوشهر پیموده از راه خلیج فارس به قصد رسد یا گذر نامه تحصیل کرده از بغداد و خاک عراق عازم شود راه نخست را در بازگشت پیمودم، و راه دوم را نیازی نیفتاد و برای عزیمت نظر بفوریت مأموریت، هوا پیمائی در اختیارم بود در چند ساعت فضا را پیموده به خرم آباد لرستان رسیدم.

افسران و سپاهیان از طرفی در کوهها بجنگ مشغول و آخرین طایمان ایران را خاموش میکردند، و مهندسان و کارگران از طرف دیگر بساختن راه و نصب تیرهای تلفن و تلگراف و پیوستن اعضای کشور با شریان ها و اعصاب مشغول بودند.

چند فرسنگی از راه آماده بود با ماشین پیمودم، سپس گاهی پیاده وزمانی سواره، سیر یا گرسنه، گردنه ها و کوره راههای بیشمار را طی کردم.

روز هابشب میرسید و بغیر از راههای باریک و خطرناک و پرتگاهها و دره های خوفناک، و جنگلهای بلوط چیزی نمیدیدم

نامهای مورچه ره ، و آسمان ره و دره هول ، و چول هول ،
و نظایر آن که لران براهها و دره ها داده اند معرف وضع است و
نگارنده را از وصفش بی نیاز میسازد ولی منظره قلۀ کیلان که پایان
رشته کوههای متوالی لرستان و کردستان و آذربایجان ، و آغاز جلگه
پهناور خوزستان است . اثری در دماغم گذارد که روزی بخواست خدا
بنظر خوانندگان میرساند .

دیری نپائید که همت استاد سینه کوه های لرستانرا مانند سینه
تمام کوههایی که دست روزگار بکشور ایران ارزانی داشته است
شکافت ، در سال ۱۳۰۷ رضاشاه پهلوی با مقرض زرین راه خرم آباد
و دزفول را گشود و این اقدام مانند نخستین گام ایجاد هم فکری وهم
آهنگی در آن سامان است .

اهمیت راه و مشکلات بیشماری که در ایجادش بود ، نگارنده
بهتر از خوانندگان میدانم ، افسران و مامورانی که جان شیرین برکف
نهاده بیشتر ایفای وظیفه کرده اند بهتر از نگارنده دانند .

در زمستان ۱۳۰۸ شاهنشاه نخستین قطعه آزمایش راه آهن
جنوب را گشود و سپس فرمان ساختمان راههای دیگر لرستان را صادر نمود .
در سال تاریخی ۱۳۱۷ شریان سرتا سری کشور از دل
کوههای لرستان گذشت و کرانه دریای خزر را بدریای آزاد و سراسر
دریای آزاد گیتی پیوست .

در آن سال شاهنشاه ، شاهکاری از اراده پشت کار خود بیادگار
گذارد که از شاهکارهای صنعتی جهان است و سده همامورد تحسین و

تقدیر ایرانیان و جهانیان خواهد بود.

در فروردین ماه ۱۳۲۰ برای گردش از تهران بخـوزستان رفتم و راه رادر بیست و دو ساعت پیه‌ووم، از پلها و تونلها شکفت گـذشتم چون بلرستان رسیدم، نظری بکوههای آن سامان افکندم خاطره‌ها بیدار شد و مسافران را باشرح آن سر گرم کردم، شیفته شده گفتند آنچه گفتی بنگار که نگاشتنی است، پاسخ دادم بنخواست خدا گفتنی و نگاشتنی بیشمار است.

یکی از اشک‌های شادی که در بالا بدان اشاره شد، اشگی بود که در راه آهن از دیده روان ساختم سر شك تاسف و تائر نیز در نقاطی دیگر از تماشای مناظری دیگر جاری گشت.

آزمندان و رؤیاهای صلاح

ناپلئون جهانگیر و جهاندار و آزمند بود.

رضا شاه جهاندار و آزمند بود و موقع زمان و مکان به او اجازه جهانگیری نمیداد.

نادر شاه جهانگیر و آزمند بود و لی جهانداری ناپلئون و رضاشاه را نداشت، و از آز این و آن سهمی بزرگ داشت صفت مشترك آنان آز بود و هر يك بمرور زمان به آزی مخصوص دچار گشته بودند.

ناپلئون بمرور اشتهایی بزرگ پیدا کرده، لقمه به قطر ۱۲۷۵۲ کیلو متر (کره زمین) بر داشته باع و هضم آن نهایت آرزویش بود رضا شاه

بتدریج باز اختصاصی دچار گشته عمران و آبادی کرانه‌های جنوبی دریای خزر را بخود اختصاص داده بود و شاید قصد تخصیص بسیاری از نقاط دیگر را نیز داشت که روزگار امانش نداد.

ولی آزمندان نامبرده بالا از لحاظ روان‌شناسی از مظاهر مدیریت محیط خویشند، و از آنان با مدیریت و اصلاحاتی توأم بوده است. امروز بیش از یکصد و بیست سال از خواب و خیال ناپلئون میگذرد و آن مرد بزرگ بخواب ابد رفته است.

دسته طرفدار اقدامات و اصلاحاتش بوده گام‌های بزرگی که برای اصلاح کشور فرانسه برداشته است شایان تمجید و تحسین میدانند دسته نیز فشارهایی را که ملت فرانسه بر اثر آزادی‌پایانش تحمل کرده است قابل نکوهش میدانند.

قضاوت نسبت به رضا شاه نیز چنین است، چنین نیز خواهد بود نگارنده تاریخ شورش فرانسه و ایران، و سرگذشت ناپلئون و رضا شاه را نخست بدیده پزشکی سپس بدیده روان‌شناسی نگریسته بنظر خوانندگان رساندم.

کوشش کردم تا از اثر پی‌بموثر برسم و از روش کردار و رفتار ناپلئون و رضا شاه، افکارشانرا در یابم و به تجزیه اندیشه آنان پردازم اصلاحات و اشتباهات و نتایج فرمانهای هوای عقل و نفسشان را تفکیک کرده در صحنه نمودار ساختم، سپس پرده برداشتم و حقیقت را آنگونه که از برابر دیدگانم گذشت نمودم.

از مقایسه صحنه‌های رؤیای نادرشاه و ناپلئون و رضا شاه معادله

تاریخی زیرین را استنباط میکنم.

نادر شاه، جهانگیر و آزمنده + رضاشاه جهاندار و آزمنده
= ناپلئون، جهانگیر و جهاندار و آزمنده در بستن معادله بالا تفاوت روحیه
نابغه های باختر و خاور و روش فکر باختریان و خاوریان و مقتضیات زمان
و مکان را نیز در نظر گرفتم، بحث و نقد آن را بنظر نقادان و نکته سنجان
می سپارم.

در مقایسه روحیه نادر خان بانادر شاه و بناپارت با ناپلئون و رضاخان
با رضا شاه نیز نسبت تاریخی زیر ا شایان توجه میدانم.

$$\text{نسبت} \frac{\text{نادر خان}}{\text{نادر شاه}} = \frac{\text{بناپارت}}{\text{ناپلئون}} = \frac{\text{رضا خان}}{\text{رضا شاه}} = \text{جنون بزرگی}$$

نادر شاه و رضا شاه مانند بیشتر جهانگیران و جهانداران خاور
زمین بمرور به بیماری دیگری نیز بنام جنون ثروت دچار شدند.



بخش پنجم

جلوس جوان بخت

چون پزشك جوان بخت بر كرسی نشست دكتر فیلسوف و یاران را احضار فرمود و بمشاوره و دادن دستور پرداخت .

جوان بخت فرمود جوانم و آمال بسیار دارم پیشرفت میهن عزیز ، و وحدت ملی و معنوی میهن و رستخیز فرهنگی ایران کمال مطلوب و غایت آمالم است ،

اجرای نیاتم را در سایه خدا با همراهی شما و مشاوره بسا پزشکان شورا و هم آهنگی هم میهنان خواستارم .

بدر بزرگوارم در پایان کار از نیرنگیان بس بیزار بود و مجالست فرهنگیانم راسفارس فرمود ، لذا من شما را برگزیدم ، امیدوارم در نخستین تشخیصم بخطا نرفته و شما از فرهنگیان باشید ، بمشاوره پردازید و با در نظر گرفتن زمان و مکان برنامه نوین اصلاح کشور را تنظیم کنید و بنظر شورای پزشکان وقت رسانید .

آنچه صلاح میهن باشد و با دقت کافی و شور وافی تصویب کنید من نیز موافقم آرزومند اصلاح کشورم و مقید نیستم بگویند بفرمان من بود بلکه خواهان آنم که ناظران صحنه های تاریخ مناظری دلپذیر بینند و بگویند

در زمان من بود .

دکتر فیلسوف گفت . بخت بلند و میهن و هم میهنانت ارجمند باد
کار خطیر را زمانی بخدمتگذار و یارانم محول فرمودند که کشور بوضعی
خاص دچار است .

جوان بخت فرمود . بااستناد تاریخ میگویم ، عال متشابه و ذایع
متشابه بوجود هیآ ورنند و علل و وقایع کنونی نیز تکراری از وقایع
پیش پیش نیست ، هر گاه شما و یاران نیک بیندیشید خوب وبد کار رابسنجید
و آزمایش های پیش را بکار بندید خدا پشتیبان خیر اندیشان است .
دکتر فیلسوف گفت پاره از یارانم از آزرندگان زمان پدر بزرگوارت
هستند ، به نیت خدمت کمر همت بسته اند و هر گونه بغض و کین از خود
دور ساخته اند .

جوان بخت فرمود . آزار از آثار نیرنگیان و کین از صفات
کوتاه نظران است خدا هم میهنان را از نیرنگیان مصون دارد و کینه
توزان را هدایت فرماید ، آنان که روحاً در آزار بودند ، آزاد سازید
و آنان که خسارتی نیز دیده اند ، املاکم را بشما می سپارم ، تا رفع
خسارت کنید و دلجوئی و دلداری پیشه سازید بقلب های ریش مرخم نپید
و آزرندگان را دلداده عصر آزادی سازید ، در تعمیر داروی فرهنگ و تسریع
تکامل کشور کوشید و جامعه را جامه نوین پوشید و ملت را بیش از پیش
شایسته آزادی و آبادی سازید ، تا بیاری خداگشتی مراد کشور را با محل
نجات رسانیم .

دکتر فیلسوف گفت ، در بیست سال اخیر بر اثر پیش رفت سریع



کشور و عواملی دیگر به‌ای زندگی بسرعت ترقی کرد، صاحبان مشاغل آزاد با افزودن به‌ای کالا و دسته‌زرد خویش تا حدی از سختی معیشت برکنار ماندند ولی زندگی کارمندان رقت بار است و در زمان پدر بزرگوارت چنانچه گزارشی درست یا نادرست بعرضش میرسید گاه از پاداش چشم‌میپوشید ولی هرگز از کیفی نمیگذشت، تر و خشک را بدیوانیان تسلیم کرده باهم میسخت .

جوانبخت فرمود، از امروز پاداش و کیفر توام است، فرهنگیان پاداش رسیده نیز نگیان کیفر خواهند یافت، بر جیره و دستمزد کارمندان افزاید، حیثیات و حقوق بیگناهان را اعاده دهید و تمام کارمندان کشوری و لشگری داروی فرهنگ دهید بو یژه برای عموم نو رسیدگان مبین تجویز کنید تا نسل نوین میوه شیرین بار آورد سپس افزود اندیشه و گفتار و کردار خود را پاک سازید، خوراک پاک خورده و جامه پاک پوشید و با قلبی پاک به پرستش یزدان پاک پردازید، احکام و اوامر فرستادگان خدارا پیروی کنید و افکار نا پاک با آن نیامیزید، اتحاد و یگانگی و یکرنگی و هم آهنگی پیش آهنگ تکامل خاوریان گردید .

دکتر فیلسوف و یاران نفسی با آزاد کشیدند و تعظیم کرده گفتند

زنده باد جوانبخت

جوانبخت بپاخواست و فرمود.

جاوید باد فرهنگ

پابنده باد ایران

سپس جوانبخت و فیلسوف و یاران و پزشکان و فرهنگیان پا

خاستند و یکدل و یکزبان فریاد کشیدند .

جاوید باد فرهنگ نا بود باد نیرنگ

پیمان یاران بحر ان

علل و عوامل خارجی در تب سی و شش ساله ایران و عرق آن بی اثر نبودند و تباران ایران هنگامی عرق میکردند که تبی جهانگیر و بی نظیر سراسر جهان را فرا گرفته جهانیان به تبی خاص دچار گشته بودند. کار آنان به هذیان کشیده، بلند بلند در بلند فو ها هذیان خود را به گوش جهانیان میرساندند تب داران با خود و دشمن در ستیز بودند، هر گوشه ای عرصه کار زار و هر کناری میدان پیکار آنان بود. تب ها دو گونه بودند، تب های اصلی یا کنشی و تبها فرعی یا واکنشی. هر دسته ای تب خویش را واکنش تب دیگران دانسته خود را در ایجاد آن معصوم می شمردند، چون هنگام عرق آنان فرا رسد و باری دگر آرامش و آسایش در جهان برقرار گشته پرونده ها و مدارك محرمانه آشکار گردد و فرهنگیان و مورخان به توجیه علل آن پردازند را ازهای بی شمار فاش گشته آفتاب حقیقت از پس ابرهای تیره و تار ظاهر خواهد شد ولی برناظران این مناظر خونین این نکته مسلم و آشکار بود که همه تب دارند و بچنان تب جنون آوری دچارند که نه بشری نظیر آن دیده و نه مورخان مانند آن شنیده اند از سواحل دریای سفید تا کرانه های دریای سیاه از خون بی گناهان خونین گشته بود و هذیان تب داران خون آشام بجنون کشیده فریاد میزدند خون خون، خون

چنین تبی چنین هذیان و جنونی طبعاً در عرق ایران بی اثر نبوده
واکشی ایجاد کرد که پزشکان آنرا بحران نامند .

در این هنگام بود که دکتر فیلسوف و یاران نخسه ای دره قلم
ترکیب کرده به نظر شورای پزشکان رساندند و آنرا در مان بحران
دانستند و تصویب و تجویز آنرا خواهان گشتند .



آقای فروغی

چون مصالح کشور بمیان بود و میهن بوضعی دچار گشته فیلسوف
میگفت وقت گفتن هانیست ، هم میهنان مصالح شخصی خویش را
بکنار گذاشته ، فرهنگیان و خوشرنگیان و نیزنگیان هم رنگ گشته و

نسخه پیمان را بمنشور اطلس پیوسته درمان بحرانش خواندند

(دیماه ۱۳۲۰)

امروز قضاوت باناظران و فردا با تاریخ است.



(آدلف تی‌یر) زمامدار و سیاستمدار فرانسوی از مورخان و محققان نامدار است، زمانی روزنامه نگار بوده ترقیات خویش را با فرا گرفتن علم حقوق آغاز کرده است.

کتاب تاریخ شورش فرانسه و تاریخ حکومت کنسولی و امپراتوری از آثار جاوید اوست.

نگارش کتاب اول را سی و پنج سال پس از شروع شورش فرانسه آغاز کرده تألیف کتاب دوم را چهل و هفت سال پس از ستوط ناپلئون به پایان رسانیده است.

در مقدمه کتاب نخست، عات تأخیر تدوین آثار خود را چنین بیان میکند، تا بازیگران صحنه ۱۵امی تاریخ در قید حیاتند، نویسنده ۳۱ان زیر نفوذ احساسات و تبلیغاتند.

(تی‌یر) در سال ۱۸۷۰ در جنگ معروف به هفتاد با اعلان جنگ فرانسه به آلمان صریحاً مخالفت کرد، پس از شکست فرانسه زمامدار گشت و از بنیان و مؤسسان بزرگ سومین دموکراسی این کشور است خود او نیز تاریخی داشت و چون دیده از دیدار جهان بر بست سایر مورخان به نوبت خویش تاریخ او را نوشتند، ما امروز کمابیش زیر نفوذ احساسات و تبلیغاتیم، هر يك بسهم خویش اثری كوچك یا بزرگ یادگار گذاریم نظر خود را نیز بنگاریم ولی قضاوت حقیقی را بنسل بعد سپاریم

بگاشتند و بخوردیم و کاشتیم خورد

چو بنگری همه بر زبگران یکدگریم

دکتر فیلسوف از پاره جهات بی شباهت (به تییر) نیست مورخ و

زمامدار است ، تاریخ پیشینیان نوشته خود نیز تاریخی دارد .

چنانچه تاریخ شورش ایران و تاریخ شاهنشاهی رضاشاه را

تدوین کرده بر سایر آثار گرانمای خود افزایش وجهه شهبش بیشتر

گردد



تییر

وظیفه روانشناس ، مقایسه و تشبیه ، توجیه و تعلیل ، استنباط و

• استنتاج است

علل و وقایع داخلی که منجر به تبدیل حکومت دموکراسی

فرانسه به امپراطوری ناپلئون گشت با علل داخلی که بساط دموکراسی

ایران را بر هم زده شاهنشاهی رضاشاه را تسریع کرد از بسیاری جهات

قابل تشبیه و قیاسند . عوامل خارجی نیز که بساط سقوط امپراتوری

ناپلئون گردید با عواملی که منجر به استعفای رضاشاه شد از پاره ای جهات

بی شباهت نیستند .

این و آن هنگامی زمامدار گشتند که آزادی بی نظمی بار آورده
میپنشان بوضعی خاص دچار گشته هم میهنان از تاخت و تاز بیگانگان و
اشرار داخلی در آزار بودند ،

هنگامی نیز خاك پاك وطن را بوسیده وداع کردند که بیگانگان
آن را تصرف کرده میگفتند ما با وطن و هم و طنان آنان کاری نداریم
و سروکارمان فقط باشخص آنان است.

جزیره سنت هلن و جزیره موریس

در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۵ میلادی ناپلئون در کاخ الیزه استعفا داد ،
مقدرات فرانسه را به خدا و شاه تازه و نیروی متصرف و هم میهنان خود
سپرد و پی تقدیر خویش روان گشت .

در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی رضاشاه در کاخ مرمر از
تاج و تخت کناره گیری کرد ، مقدرات میهن را به خدا و شاه جوان و
نیروی متصرف و هم میهنان سپرد و خود تسلیم دست تقدیر گشت
ناپلئون غربی بود ، در غرب افریقا در جزیره سنت هلن عرق کرد
رضاشاه شرقی بود ، در شرق افریقا در جزیره موریس عرق کردن
را آغاز نمود ، و دست تقدیر در جزیره موریس و سنت هلن تعز من تشاء
و تذل من تشاء نوشت .

آشفته‌گی - نظم - بر آشفته‌گی

ژنرال بناپارت کشور آشفته فرانسه را نظمی داد و ناپلئون به
وجهی شگفت انگیز تکامل فرهنگی آن را تسریع کرد ، هنگام کناره
گیری ناپلئون فرانسه به بحرانی دچار گشته فرانسویان با فریاد محبوباد
امپراطور نا بود باد امپراتور دیده فداایش را کور و گوش فلک ، را کبر

می کردند .

رضا خان سر دار سپه کشور ایران را نظم و نسقی بی نظیر داد رضا شاه پهلوی پایه فرهنگ نوین را نهاد و هم میهنان را بشاهراه تکامل هدایت کرد .

هنگام کناره گیری رضا شاه ، ایران دچار بحران گشته ، ایرانیان بر آشفته ناسزا های بیشمار بدرقه راهش کردند .

پس از بحران - رستخیز فرهنگی

چون بحران فرانسه به پایان رسید و هنگام سلامت فراز آمد رستخیز بزرگ فرهنگی در آن کشور آغاز گشت و نور فرهنگش اروپا و جهان را روشن کرد ، فرهنگیان روزی بیاد آن بانی بزرگ فرهنگ افتادند ، در سال تلریخی ۱۸۳۴ نوزده سال پس از سقوط ناپلئون بزرگ بود که نخست وزیر کشور فرانسه بفرمان لوئی فیلیپ اول پیام تاریخی زیرین را بمجلس شورای فرانسه آورد و گفت .

از طرف اعلیحضرت پادشاه مفتخراً ما مورم به آگاهی نمایندگان وهم میهنان عزیز برسانم ، هنگام آن فرارسیده که یادی از فراموش شده سنت هلن کنیم و جنازه آن مرد بزرگ را چنانکه شایسته بزرگان است با تجلیل و تکریم به میهن عزیز آریم .

شور و شغف مجلسیان به کمال رسید و فریاد زنده باد امپراطور جاوید باد امپراطور نثار روانش کردند .

زادگان فرهنگ به یکدیگر پیشی جستند و جنازه اش را بر دوش گرفته ، اشک شغف و حسرت از عظمت و جلالی که پس از پایان بحران

بر پایه های سازمان فرهنگی و سایر سازمانهای نوبنیاد ناپلئون بوجود آمده بوداز دیده جاری ساخته ، موزه انولید را آرامگاه ابدی جنازه آن رادمرد بزرگ قرار دادند .

رضا شاه میمیرد و مسا نیز میمیریم ولی ایران بخواست خدا زنده و جاوید است .

دوره بحران پایان میرسد و بر پایه سازمانهای رضا شاه اصلاحات نوینی شروع میشود ، و از کاخ دانشگاه رستخیز فرهنگی ایران آغاز میگردد ، و روزی فرا میرسد که میوه های دانشگاهی که بدست رضا شاه بزرگ تأسیس گشته ، یاد آن مرد بزرگ و موجد بزرگ و استاد بزرگ افتند و حق آن بزرگوار را چنانکه در خور بزرگواران است ادا کنند و فریاد زنده باد بانی دانشگاه ، پاینده باد ایران ، جاویدباد فرهنگ شار روان جاودانش کنند .

۱۷۹۹ و ۱۴۹۹

(شاردن) و (تاورنیه) و سایر سیاحانی که در زمان صفویه ایران را سیاحت کرده به روحیه هم میهنان ما پی برده استعداد خداداد و هوش سرشار و نیروی ابتکار آنان را در یافته اند ، در سفرنامه ها و خاطره های خویش که از مدارک تاریخی بزرگ ایران آن زمان است این جمله را تکرار کرده اند ایرانیان فرانسویان آسیا هستند .

دست تقدیر نیز وقایع تاریخی این دو کشور دانش دوست را قابل تشبیه و قیاس نگاشته است .

سال ۱۷۹۹ میلادی سال کودتای ژنرال بناپارت ، و عصر ناپلئون دوره ابتدائی تکامل فرهنگی فرانسه و سده نوزدهم میلادی ، بزرگترین اعصار رستخیز فرهنگی این کشور است .

سال ۱۲۹۹ خورشیدی، سال کودتای سردار سپه، و عصر رضا شاه پهلوی دوره ابتدائی تکامل فرهنگی ایران و سده ۱۴ هجری خورشیدی بخواست خدا، آغاز بزرگترین اعصار تاریخی رستخیز فرهنگی ایران است.

فرمان خدا لیس للانسان الامسهی، را پیروی کنیم دست نیاز بدرگاه بی نیاز دراز نمائیم، کمر همت بندیم. تا بر موانع و شدائد فایق آئیم، داروی فرهنگ مصرف کنیم؛ مقصد و مقصود و کمال مطلوب را به خواست حضرت مسجود در نظر گیریم رستخیز فرهنگی آغاز کنیم که روان ابن سینا و رازی و سعدی و فردوسی و سایر بانیان رستخیر فرهنگی دیرین ایران در عالم بالانگران است.

روان آن بزرگواران آهنگ فرهنگ سروده، هر آن با هم میهنان هم آهنگ گشته میگویند.
زنده باد ایران
جاوید باد فرهنگ



بخش هشتم

رستخیز فرهنگی فرانسه در سده نوزدهم

شورش فرانسه و امپراطوری ناپلئون تحول و تکاملی سریع توأم با خونریزی و کشتار بود.

ناپلئون زاده شمشیر و زاده آزادی فرانسه بود، امپراطور موجد فرانسه نوین و ارتش نوین و فرهنگ نوین بود.

سربازان امپراتوری بفرمان امپراتور. جلگه های سبز و مضاف ایالتالیا و کوه ها و جنگل های سیاه آلمان و اسپانیا و جلگه های سفید روسیه را در نور دیده، با فریاد زنده باد امپراتور، جاوید باد امپراتور در خاک و خون میغلطیدند، بادیستی پرچم امپراتوری افراشته و بادیستی دگر تخم فرهنگ و نهال آزادی و وحدت ملی را میکاشتند.

چون ناپلئون، آن فرستاده تاریخ، ماموریت خویش را به پایان رساند دست تقدیر تخت و بختش را واژگون و پرچم امپراطوری را سرنگون نمود.

ولی درخت فرهنگ بارهای شیرین بار آورد و از کاخهای فرهنگی که ناپلئون پیا کرده بود رستخیز فرهنگی آغاز گردید و کشورهای اروپا یکی پس از دیگری وحدت ملی و معنوی خویش را بدست آوردند.

وحدت ملی ایالتالیا و آلمان و اسپانیا و سایر کشورهای اروپا واکنش

مستقیم شمشیر آبدار و افکار آن مرد بزرگ است .

ولی هیچ بار شیرین تراز بار فرهنگ و هیچ نوری نورانی تراز نور فرهنگ نبود ، نور فرهنگ سراسر فرنگ و کشورهای اروپا را روشنکرد از فرنگستان تایید و فرنگستان و جهان را منور کرد .

فرمانهائی فرهنگ

فرهنگ در کاخ نور بر تخت نور جلوس و بفرمان فرمائی جهان پرداخت .

فرهنگ فرمود

تا سینه کوه ها شکافند و پل ها بسازند و راه ها و راه آهن ها ایجاد کرده ارتباط بین افراد بشر را آسان کنند .

فرمود

تا تلگراف و تلفون و رادیو اختراع کنند و ارتباط فکری و هم آهنگی بین افکار بشر ایجاد نمایند .

فرمود

تا روش پرواز از پرندگان خدا آموزند و در هوا پرواز کنند .

فرمود

تا کشتیهای کندرو بادی را که در گردبادی بیاد فنا روند بکشتیهای تند رو بخاری تبدیل کنند .

فرمود

تا لانه های تاریک و کوچه های باریک را بخانه های زیبا و کویها و خیابانهای دلربا تبدیل کنند ،

فرمود

تا سرم ها و واکسن ها بسازند و به پیشگیری و درمان بیماریهای ساری پردازند .



تاجداران و زمامداران جهان بار حضور خواستند، فرهنگ همه را
بارداد، فرمود تا خواص و عوام نیز بار یابند.

فرمود پایه فرهنگ اجباری و آموزش و پرورش اجتماعی رانهند
و در تسریع تکامل فردی و جمعی کوشند.

فرمود تا مساوات و مواسات را بر قرار سازند با آزادی و برابری
برادری بسر برند.

فرمود تا کاخهای بیداد را فنا کنند و کاخهای دادگستری بپا سازند و با
عدل و داد و بداد و دهش پردازند.

فرمود تا دولتداران و ثروتمندان، دبستانها و بیمارستانها و
نوانخانهها بنا کنند، رحم و مروت، شفقت و فضیلت را ملکه خویش
سازند ضعیفان را دلداری دهند و بینوایان را دلجوئی نمایند و با تیره
بختان بدیده کبر و غرور ننگرند.

فرمود تا دردی بی پدری یتیمان را در یتیم خانه ها درمان کنند.

فرمود تا در کاخها و خانهها و کلبهها کتابخانهها و فرهنگخانهها
بسازند دل خویش باز کنند تا نور فرهنگ در آن تابد و دلهای تاریک بنور
فرهنگ روشن گردد.

فرمود تا در کشف قوانین خلقت و اسرار آفرینش آفریدگار
باریک شوند به کشف رموز تکوین حیوان و نبات و جماد پردازند و به عظمت
و اقتدار حضرت پروردگار پی برند.

فرمود شوکت و شکوه، عظمت و جلال، اقتدار و افتخار معنوی
فرهنگ است.

تاجداران و زمامداران و دولت داران و خواص و عوام و بینوایان
سجده شکر به آستان حضرت مسجود بجا آوردند و پساخاستند و به
پیشگاه فرهنگ تعظیم کرده فریاد زدند ،

پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ

نیرنگ که تاب دیدار نور فرهنگ را نداشت و در سفر و حضر
پیوسته خار راه بشر بوده هر گز بیکار نبود بشوخی زیر لب می گفت :
آری ، پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ

سپس افزود نیرنگ داند و فرهنگ

نتیجه

۱- علل یکسان با شرایط یکسان نتایج یکسان دارند .

هر بار آزادی بی نظمی بار آورد و دشنام و ناسزا جایگزین بحث و نقد
گردد حکومت خود مختاری ایجاد میشود .
کرامول ، ناپلئون ، و رضاشاه زادگان دموکراسی انگلیس و فرانسه
و ایران از گواهان این سخند .

۲- دوره زمامداری رضا شاه پهلوی نه مشعشع و زرین است و نه
سیاه و ننگین بلکه از بزرگترین ادوار تحول و تکامل اجباری ایران است
و کشور ایران در زیر تازیانه پهلوی دبستان تکامل را پیمود .

۳- هما نگونه که ملل با فرهنگ ، آموزش و پرورش اجباری را
در صدر برنامه خویش قرار میدهند تاریخ نیز طی دبستان تکامل را برای
پاره ای از ملل اجباری کرده است . پطر کبیر ، اتاتورک رضاشاه از فرستادگان
تاریخ و پیشوایان این دبستانند .

۴ - دوره شانزده ساله اول دموکراسی ایران، دوران آزادی بدون انضباط، و دوره حکومت خود مختاری بیست ساله آن، دوران انضباط بدون آزادی است.
پس دوره آزادی توام با انضباط کی فرا خواهد رسید؟

پیشگوئی های من

با استناد بمکررات تاریخ و استنتاج از فلسفه آن و بررسی روانشناسی در روحیه هم میهنان پیشگوئی میکنم که تب دموکراسی ایران یکصدسال طول خواهد کشید (۱۳۸۴ - ۱۲۸۴) و در این مدت مین ما دوره های متناوب حکومتهای دموکراسی و شبه دموکراسی و خود مختاری و مشابه آن را خواهد پیمود، پس از تعمیم قانون آموزش و پرورش اجباری وطنی ادوار تحول گوناگون پیش گفته کسانی که در ۱۳۸۴ خورشیدی در این سامان زندگی میکنند ممکن است از لحاظ تکامل معنوی استحقاق قانون اساسی را داشته باشد که پدران ایشان یکصد سال پیش از آن بچنگ آورده اند.

در این هنگام است که دوران آزادی توام با انضباط آغاز خواهد شد.

پایان کتاب تب سی و شش ساله ایران (۱۳۲۰-۱۲۸۴)

تهران اول اسفند ماه ۱۳۳۰

دکتر ف. بیضا

اسفند ماه ۱۳۳۰

چاپ اول کتاب

تیر ماه ۱۳۳۱

چاپ دوم

ابانماه ۱۳۳۱

چاپ سوم

خردادماه ۱۳۳۳

چاپ چهارم

رضاشاہ ف ۱۹۶۵ء

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ لیا جائیگا۔
